



پان ایرانیسم، پان ایرانیستها و فرایند تشکیل حزب پان ایرانیست (1320 - 1330)

پدیدآورنده (ها) : شاهی، مظفر

تاریخ :: نشریه تاریخ معاصر ایران :: بهار و تابستان 1390 - شماره 57 و 58
از 5 تا 66

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1064360>

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

پان‌ایران‌یسم، پان‌ایران‌یست‌ها و فرایند تشکیل حزب پان‌ایران‌یست (۱۳۲۰-۱۳۳۰)

مظفر شاهدی

shahedi@iichs.org



زمینه

پیشینه تشکیل و فعالیت احزاب سیاسی در ایران به سالهای نخست پس از پیروزی انقلاب مشروطیت بازمی‌گردد. در قانون اساسی مشروطه و نیز متمم آن در مورد احزاب و جمعیت‌های سیاسی سخنی در میان نیست؛ ولی اصل ۲۱ متمم قانون اساسی تصریح دارد که تشکیل و فعالیت «انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشد در تمام مملکت آزاد است»^۱. فقط پس از پایان دوره موسوم به استبداد صغیر و در آستانه تشکیل مجلس دوره دوم شورای ملی بود که دو حزب اجتماعیون عامیون و اجتماعیون اعتدالیون، که با عناوین دموکرات (انقلابی) و اعتدالی هم از آنها یاد شده است، فعالیت خود را آغاز کردند. در این برهه شاهد تشکیل و فعالیت کم‌فروغ‌تر دو حزب کوچک‌تر «اتفاق» و «ترقی» هم هستیم. با این حال، به چند دلیل در دوران پر ادبار و آشوب‌زده مشروطیت (که مسامحتاً می‌توانیم حوادث چند ساله پس از کودتای سوم

۱. مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانونگذاری مجلس شورای ملی. تهران، مجلس شورای ملی، بی‌تا. ص ۱۹.

اسفند ۱۲۹۹ را که نهایتاً به انقراض قاجارها و تشکیل سلسله پهلوی منتهی شد پایان آن تلقی کنیم) احزاب سیاسی کارنامه قابل توجهی ارائه ندادند. در طول دوران حکومت ستمکارانه رضاشاه که شأن همان مشروطه نیم بند هم تا حد هیچ تنزل داده شد و حقوق و خواسته‌های ملت ایران در شئون و سطوح مختلف نادیده گرفته شد و به شدت پایمال گردید، تشکیل و فعالیت احزاب گروه‌ها و جمعیت‌های سیاسی آزاد و مستقل به طور کلی بلاموضوع شد و، در همان حال، در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و دینی کشور انحرافات و تخریب‌گری‌های گسترده‌ای صورت گرفت. برای کم‌رنگ ساختن نقش دین اسلام و آموزه‌های مذهب تشیع در زندگی مردم ایران در شئون مختلف از هیچ تلاش خلاف قاعده‌ای فروگذار نشد و، همزمان با آن، به گونه‌ای افراطی و در عین حال نامعقول به مسائل و فرهنگ و تمدن باستانی ایران توجه نشان داده شده و، به تبع آن، در زمینه ناسیونالیسم و ملی‌گرایی و پیوند آن با باستانگرایی و بی‌عنایتی به تاریخ ایران اسلامی فراوان راه افراط و ناروایی پیموده شد. و به‌رغم آنکه سقوط و تبعید رضاخان از کشور با استقبال اکثریت قاطع مردم ایران روبه‌رو شد با این حال، گونه‌هایی از آن سیاست‌های ناب‌خردانه فکری و شبه‌فرهنگی دوران حکومت او به برخی از محافل سیاسی، اجتماعی و شبه‌روشنفکری دهه ۱۳۲۰ راه یافت؛ چنانکه پاره‌ای از انجمن‌ها، گروه‌ها و احزاب نه‌چندان قابل اعتنای آن روزگار در آن فضای ناامیدکننده پس از اشغال ایران از سوی متفقین از آفت‌های باستانگرایی و ناسیونالیسم افراطی و دور از ذهن مصون نماندند؛ همچنان که برخی از احزاب و گروه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در واکنش به همین تجاوز کاری‌های پر ادبار بیگانگان بروز و ظهور یافتند. هر چه بود، به‌رغم آنکه احزاب و تشکلهای سیاسی سابقه‌ای خوشایند و مؤثر در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران نداشتند و نیز در مورد نقش جایگاه و تأثیرگذاری احزاب و تشکلهای سیاسی همان برهه پر آشوب سالهای نخست دهه ۱۳۳۰ افق روشنی گشوده نشده بود و نیز چنین به نظر نمی‌رسید که اکثری از فعالان سیاسی و اجتماعی کشور به شناخت پس‌بندهای از محتوا و کارکرد احزاب سیاسی، حتی در چارچوب همان نظام پر اشکال پس از سقوط رضاخان رسیده باشند، به یکباره و در مدت زمانی بسیار کوتاه دهها حزب و تشکل غیرقابل اعتنای سیاسی در تهران و دیگر شهرهای ایران اعلام موجودیت کردند. اکثری از این، در واقع، دکانهای محقر، حداقلی از شرایط و ویژگی‌های یک حزب و تشکل سیاسی را دارا نبودند و ضمن



صحنه‌ای از تظاهرات اعضای پان ایرانیست [۷۲۲-۴۰ع]

اینکه اعضای تشکیل دهنده آن انگشت شمار بود، آگاهی آنان از مقوله حزب، کارکرد و فعالیتهای حزبی در سطحی نازل و ابتدایی قرار داشت. بسیاری از همین تشکلهای کوچک و بی اهمیت در نزد مردم کشور از اقشار مختلف هیچ شأنی نداشتند و سمت و سوی فعالیت آنان با بدگمانیهای عمومی مواجه بود. تردید کمی هم وجود داشت که اغلب این، به اصطلاح، احزاب و گروهها از سوی محافل قدرت و نفوذ در بخشهای مختلف حاکمیت و دولت و نیز کشورهای سلطه جوی خارجی که قلمروهای ایران را تحت اشغال خود داشتند، تغذیه فکری، سیاسی، تبلیغاتی و اقتصادی می شوند و اهداف و مقاصد ضد ملی، دین ستیزانه و تخریبگرانه‌ای را دنبال می کنند. در خوش بینانه ترین وضعیت، شور و احساس، کج فهمی، افراط و تفریط و بحران آفرینی آنان بر فعالیت عقلانی و معقول تر سیاسی و حزبی در چارچوب همان نظام نیم بند مشروطه حکومت هم که گرفتاریهای فراوانی دامنگیرش بود، غلبه داشت. در چنین اوضاع و احوالی بود که در تمام سالهای دهه ۱۳۲۰ و سپس از آن احزاب و گروههای سیاسی در بهبود فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور عملکرد قابل توجهی نداشتند و چه بسا خود بر دامنه بحرانها و مشکلات دامنگیر مردم، کشور و حکومت افزودند. در آن فضای پر التهاب و بحرانی می شود گفت هیچ



حزب و تشکل سیاسی‌ای را نمی‌شناسیم ولو به طور نسبی از قامت احزاب سیاسی فعال و تأثیرگذار در جوامع دموکراتیک و نظامهای مشروطه ظاهر شده باشد و، به تبع آن، با اقبال گسترده مردم کشور روبه‌رو شود. تنها تشکل سیاسی پر سر و صدای آن برهه، حزب توده، فعالیت و تأثیرگذاری اساساً مخرب، ضدملی، اسلام‌ستیزانه و اقتدارگرایانه خود را صرفاً مدیون حمایت، جهت‌دهی و مدیریت بدون محابا و گستاخانه دستگاه اطلاعاتی جاسوسی و سیاسی شوروی و ارتش متجاوز آن کشور در ایران بود. چند حزب رقیب دیگری هم که هر از چند گاه سر و صدایی به راه می‌انداختند عمدتاً متهم بودند که از سوی آمریکا یا انگلستان حمایت و تقویت می‌شوند. هتاکیه‌ها، غرض‌ورزیهای شخصی، انتقام‌جوییهای جناحی و فردی، گروکشیها، اتهامات ناروا، رعب‌آفرینی و تهدید، اخاذی و دهها عمل و اقدام خلاف اخلاق و شرم‌آور دیگر در زمره مهم‌ترین کارنامه فعالیت این احزاب و نشریات و روزنامه‌های آنان جای داشت. بدین ترتیب، در فرصت نسبی دوباره‌ای که متعاقب عزل رضاخان از حکومت در فضای سیاسی و اجتماعی ایران بروز و ظهور یافته بود، احزاب و تشکلهای سیاسی پرشمار ولی عمدتاً بدون محتوایی که در آن برهه تشکیل شدند و بعضاً عمری تقریباً طولانی هم پیدا کردند، به ندرت در پاسداری از حقوق و خواستههای ملت ایران از شوون و سطوح مختلف سودمند افتاده و بر آرمانها، نظام مشروطه، قانون اساسی و متمم آن پایدار ماندند. در چنین فضا و اوضاع پر ادبار و بحران آفرینی بود که به تدریج روند تکوین، شکل‌گیری و فعالیت تشکلی که پس از چند سال به حزب پان‌ایرانیست اشتهار یافت، فراهم می‌شد.

پان

واژه پان (Pan) که ریشه در زبان لاتین دارد به معانی همه، عموم، سرتاسر، طرفدار اتحاد عمومی، کل، تمام، همگانی و نظایر آن به کار رفته است و عمدتاً نه به صورت مستقل بلکه پیشوند واژه‌های دیگری قرار می‌گیرد. با این حال، فقط از اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی به بعد که تب احساسات ملی‌گرایی و ناسیونالیسم در کشورهای اروپایی و سپس در آسیا و آفریقا بالا گرفت، واژه پان وارد ادبیات سیاسی جهان شد^۲ از

۲. داریوش آشوری. فرهنگ سیاسی. تهران، مروارید، ۱۳۴۷. ص ۵۶؛ علی آقاخشی. فرهنگ علوم سیاسی. تهران، بهرنگ، ۱۳۶۶. ص ۱۸۸.



جمله مهم‌ترین جنبش‌هایی که با همین پیشوند پان در بخش‌های مختلف جهان شکل گرفت، باید به این موارد اشاره کرد: ۱. پان‌اسلاویسم (pan Slavism) که سال ۱۸۶۷ مقارن با برگزاری نمایشگاه قوم‌نگاری اسلاوها در مسکو نقطه آغازین آن بود که با قبول رسالت تاریخی روسیه برای آزادسازی اقوام اسلاو از سلطه امپراطوری‌های عثمانی و اتریش لزوم تسلط یافتن حکومت روسیه بر استانبول و تنگه‌های استراتژیک داردانل و بسفر را طلب می‌کرد. موج نخست جنبش پان‌اسلاویسم پس از ناکامی روسیه در تسلط بر بلغارستان در سالهای ۱۸۸۵-۱۸۸۶ م فروکش کرد. طی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۵ هم، که مقارن با آغاز جنگ جهانی بود، روسها بار دیگر در صدد احیای جنبش پان‌اسلاویسم برآمدند. اما نتیجه قابل توجهی بر آن مترتب نشد. ۲. پان‌ژرمنیسم (pan - Germanism): جنبشی بود که وحدت سیاسی تمامی آلمانی‌زبانان تحت یک کشور و پرچم را دنبال می‌کرد و با تئوری‌پردازی‌های نژادگرایانه و نیز مباحث تاریخی و ژئوپلیتیکی درآمیخته بود. اندیشه پان‌ژرمنیسم ابتدا در اواسط دهه ۱۸۹۴ م به محافل روشنفکری، مطبوعاتی و دانشگاهی راه یافت و به تبع آن، مورد توجه جدی حکومت آلمان قرار گرفت و بالاخص در طول دوران جنگ جهانی اول زمینه مناسبی برای بهره‌برداری‌های سیاسی، تبلیغاتی و نظامی گردید. گفته شده است که جوهره اصلی نازیسم در جنبش پان‌ژرمنیسم نهفته بود. ۳. پان‌آفریکانیسم (pan - Africanism): که ایجاد وحدت میان ملت‌های آفریقایی را دنبال می‌کرد و عمدتاً در میان سیاه‌پوستانی از آفریقایی‌تباران که گونه‌هایی از باورهای شبه ناسیونالیستی را دنبال می‌کردند، مورد استقبال قرار گرفت. سیاهان آفریقایی‌تبار ساکن آمریکا و کارائیب در سالهای دهه ۱۸۵۰ پایه‌گذاران این جنبش بودند. جنبش پان‌آفریکانیسم تا حدود یک قرن بعد عملکرد قابل توجهی در استقلال سیاسی کشورهای مختلف قاره آفریقا داشت. سازمان وحدت آفریقا را ادامه‌دهنده جنبش پان‌آفریکانیسم می‌دانند. ۴. پان‌اسلامیسم (pan - slamism): جنبش پان‌اسلامیسم با اقدامات و راهبری فکری افرادی مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی و با پشتیبانی امپراتوری عثمانی، و با هدف ایجاد وحدت در میان مسلمانان جهان در دهه ۱۸۹۰ م شکل گرفت؛ ولی با سقوط امپراتوری عثمانی در ۱۹۲۴ م دچار رکود شد. در اواخر دهه ۱۹۳۰ و با هدف مقابله با جنبش پان‌عربیسم بار دیگر شاهد احیای جنبش پان‌اسلامیسم هستیم. در طول دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م، که جمال عبدالناصر به گونه‌ای پر سر و صداتر بر آتش پان‌عربیسم



می‌دیدم، طرفداران جنبش پان‌اسلامیسم بر دامه‌فالیتهای خود افزودند. در آغازین سالهای دهه ۱۹۶۰م و نیز سالهای پایانی این دهه به ترتیب دولتهای مالزی و اندونزی لزوم تقویت و تداوم جنبش پان‌اسلامیسم را خواستار شدند. ۵. پان‌تورانیسم یا پان‌تورکیسم (pan-Turkism) که هدف وحدت سیاسی و سرزمینی ترک‌زبانان با محوریت کشور ترکیه را دنبال می‌کند.^۳

مفهوم پان‌ایرانیسم

به درستی معلوم نیست که واژه پان و عبارت پان‌ایرانیسم از چه زمانی وارد ادبیات سیاسی جامعه ایرانی شده است؛ با این حال، گفته می‌شود که این عبارت نخستین بار در سال ۱۳۰۶ش به نوشته‌های دکتر محمود افشار یزدی راه یافته و هم‌او در سال ۱۳۱۱ش، در مقاله‌ای مبسوط، نقطه‌نظرات خود را درباره گستره و مفهوم قومی، جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی پان‌ایرانیسم بیان کرده است. محمود افشار یزدی مدتها بعد و در سال ۱۳۲۴ هم در نوشتاری دیگر که در مجله آئینه چاپ شد به تبیین و تحلیل افق و گستره فرهنگی پان‌ایرانیسم پرداخت. به‌طوری که از نوشته‌های مذکور برمی‌آید نویسنده از واژه پان‌ایرانیسم اشتراکات و مفهوم فکری، فرهنگی و تمدنی و نه احیاناً وحدت و یکپارچگی سیاسی و حکومتی را دنبال می‌کند. نظر او در این باره چنین است:

پان‌ایرانیسم یا اتحاد ایرانیان به عقیده من یک معنی خاص دارد. وقتی من خود را طرفدار پان‌ایرانیسم معرفی می‌کنم، منظور اتحاد کلیه ایرانی‌نژادان است برای حفظ عظمت و احترام تاریخ چند هزار ساله مشترک و زبان ادبی و ادبیات مشترک نباید تصور برود که از این سخن منظورم این است که تمام طوایف ایرانی‌نژاد باید تشکیل یک وحدت سیاسی، یک دولت بدهند؛ نه، قدر مشترک وحدت ما یگانگی نژاد، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی و اشتراک در احساسات و آمال آینده است. از تمام عوامل، عامل کم‌اهمیت‌تر عامل سیاسی و جغرافیایی است. در حقیقت، ملت غیر از دولت و ملیت سوای تابعیت است. پان‌ایرانیسم که من مبتکر آن معرفی شده‌ام، و حقیقت هم دارد، چیزی جز همین نیست. من از لفظ پان‌ایرانیسم مفهوم و مطلوب سیاسی را به همان‌گونه که ترکان از پان‌تورانیسم می‌طلبند، نمی‌خواهم. پان‌ایرانیسم در نظر من

۳. فرهنگ تاریخ (آ.س). ترجمه احمد تدین و شهین احمدی. تهران، آگاه، ۱۳۶۹. ج ۱، صص ۳۵۵-۳۵۸؛ داریوش آشوری، همان، صص ۵۷-۵۹؛ علی آقابختی، همان، ص ۱۸۸.



محسن پزשکپور از سران حزب پان ایرانیست (۱۳۶۰-۱۳۷۴).

باید ایده آل یا هدف اشتراک مساعی تمام ساکنین قلمرو زبان فارسی باشد در حفظ زبان و ادبیات مشترک باستانی و احیاء آن در بخشهایی که امروزه مرده است. خلاصه این است که (مقصود من از پان ایرانیزم) کلیه مردمی که به زبان فارسی سخن گفته یا می گویند و زبان کتبی یا ادبی آنها فارسی است یا ما گرد این کانون بزرگ ادبی و تاریخی جمع باشیم و کسانی را که می خواهند هر روز به عنوانی ما را اخلاقاً از هم بپراکنند، از خود برانیم. البته استعمال کلمه ایران در پان ایرانیزم به معنی اعم ایران است مثل فلات ایران. لفظ ایران در کلمه پان ایرانیزم با مقصود کلی و عامی که دارد نمی تواند معنی خاص داشته باشد. وصف پان ایرانیزم از معنایی که برای آن در نظر گرفته شده نباید تجاوز کند و آن عبارت از اراده مشترک تزلزل ناپذیر همه ملل و مردمی می باشد که به زبان فارسی یا لهجه های آن تکلم می کرده یا اکنون سخن می گویند و تاریخ ادبی و همچنین تاریخ سیاسی مشترکی به وجود آورده اند.^۴

به رغم طرح موضوع پان ایرانیسم در دوره حکومت رضاشاه، که سیاست باستانگرایی و گونه ای نه چندان روشن از ناسیونالیسم ایرانی را تبلیغ و دنبال می کرد، اما چنانکه منابع

۴. به نقل از: هوشنگ طالع. تاریخچه مکتب پان ایرانیسم. تهران، سمرقند، ۱۳۸۱. صص ۱۰۸-۱۲۰.

و شواهد موجود نشان می‌دهد ایده پان‌ایرانیسم در میان مردم ایران از اقصای مختلف طرفداران و مدافعان قابل توجهی پیدا نکرد و حتی در میان محافل سیاسی، فکری - فرهنگی، روشنفکری و دانشگاهی جایگاهی نیافته، تبیین و تفسیر واضح و روشنی از آن صورت نگرفته و در مورد گستره فکری، فرهنگی، سیاسی، تمدنی، قومی و نژادی، زبانی و نیز سرزمینی آن ارزیابی دقیق و قابل استنادی به عمل نیامد. بدین ترتیب نه در زمان طرح ایده پان‌ایرانیسم و نه پس از آن، ما شاهد شکل‌گیری قابل توجه جنبشی پان‌ایرانیستی در هیچ‌یک از اشکال سیاسی، فرهنگی، سرزمینی و تمدنی و غیره از ایران نیستیم. تشکلی که از اواسط دهه ۱۳۲۰ به بعد در برخی از نوشته‌ها و بیان‌نامه‌های خود نامی از واژه پان‌ایرانیسم به میان آورده و از اوایل دهه ۱۳۳۰ نام حزب پان‌ایرانیست بر خود نهاد هیچ‌گاه به آن حد از کفایت و درایت سیاسی - اجتماعی و نیز اقبال و تأثیرگذاری در جامعه ایرانی نرسید که بتواند ایده و طرح پان‌ایرانیسم را به مثابه جنبشی قابل توجه به تحرک آورد.

نخستین تکاپوها

با نگاهی کلی به اسامی کسانی که طی همان یکی دو سال نخست دهه ش ۱۳۲۰ به تدریج وارد فعالیتهای چند نفره سیاسی شده به نوعی پیشگام محافل و تشکلهایی نه چندان جالب توجه شدند که نهایتاً حزب پان‌ایرانیست از درون آنها پدید آمد، این باور به جد قوت می‌گیرد که، در آن مقطع نخستین، تقریباً هیچ‌یک از آنان درباره نظام سیاسی حاکم بر ایران، مفهوم و جایگاه حزب و تشکلهای سیاسی در عرصه کشور و به طور کلی فعالیتهای سیاسی و حزبی دانش و اندوخته فکری - سیاسی چندانی نداشتند. قریب به اکثر آنان نوجوانانی بودند که در چند دبیرستان تهران تحصیل می‌کردند و تأثیرگذارترین آنان که تاریخ تولدشان به حدود سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ش می‌رسد، در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ که آغاز تحرکات آنان بود، به زحمت سنشان از ۱۶-۱۷ سال فراتر می‌رفت. این گروه نوجوان و ناهمگون که طی سالهای بعد سرنوشت‌های سیاسی متفاوتی پیدا کرده بنابه علایق و مقاصدی که راههای گاه کاملاً معارض و متضادی در پیش می‌گرفتند، در آن سالهای نخست دهه ۱۳۲۰ بیش از آنکه هوشمندی، دانش و فراست سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دلایل پیوند آنان با مسائل و رخدادهای مبتلا به کشور را توضیح دهد، شور

و احساس و نیز فضای پر ادبار سیاسی، اجتماعی و نظامی حاکم بر کشور که عمدتاً از اشغال کشور به دست متفقین و نیز نابسامانی و نابهنجاریهای فکری، سیاسی و فرهنگی دامنگیر جامعه ایرانی نشئت می گرفت، آنان را به سوی درگیر شدن در فضای سیاسی و اجتماعی آن روزگار سوق می داد. هیچ قرینه و شاهدهی وجود ندارد که نشان دهد اینان به شناختی، ولو نسبی، از ماهیت و چارچوب نظام مشروطه حکومت که آن همه طی سالیان گذشته مورد هجوم حکومتها قرار گرفته بود و یک فرصتی ولو بسیار نومیدکننده برای استقرار دوباره آن پدیدار شده بود، رسیده باشند. و اساساً مسائل و مباحثی از این نوع در آن مقطع زمانی (و نه حتی طی سالهای بعد که حزب بدون رمق پان ایرانیست در عرصه کشور به حیات خود ادامه می داد) در اولویت تأمل و محل توجه آنان قرار نداشت. سرخوردگی و یأس ناشی از فروپاشی و شکست بسیار سریع ارتش رضاخان از نیروهای متجاوز شوروی و انگلیس و، هماهنگ با آن، اشغال و حضور ستمکارانه ارتش متفقین در کشور از جمله مهمترین دلایلی بود که گروههایی از نوجوانان و جوانان را به واکنش وامی داشت. در این میان، تسلیم تقریباً بلاشرط دولت و حاکمیت در برابر متجاوزان و نیز همکاری و ارتباط نزدیک برخی محافل سیاسی و حزبی و دیگر صاحبان نفوذ و قدرت با بیگانگان باز هم بر دامنه واکنشهای عمدتاً احساسی و احیاناً شبه سیاسی و قهرآمیز اقشاری از مردم کشور می افزود. تشکیل و فعالیت حزب توده، که از همان آغاز در وابستگی آن به دستگاه اطلاعاتی و سیاسی شوروی در ایران، کسی تردید نداشت و نیز تأسیس چند حزب و تشکل دیگر که آنها هم ارتباط پیدا و پنهانی با انگلیسیان، آمریکاییان و غیره داشتند، در کنار خشم عظیم ملت ایران، افراد و گروههایی از نوجوانان و جوانان را به سوی فعالیتهای کما بیش مقام جویانه شبه حزبی، سیاسی و قهرآمیز سوق داد.

در اکثر این جوانان و نوجوانان، که از همان یکی دو سال نخست دهه ۱۳۲۰ به بعد تشکلهایی چند نفره و در عین حال کم دوام و بی اثر پدید آورده و خواسته و ناخواسته برخی از آنان پایه گذار حزب پان ایرانیست سالهای بعد شدند، رگههایی از حسن وطن پرستی و ایران دوستی وجود داشت. برخی از این تشکلهای کوچک و تقریباً بلا اثر و اعضای قابل شناسایی آنها عبارت بودند از: «جویندگان ایران»، که سیلوش کسرایی، منوچهر اطمینانی، جهانگیر مقدادی و چند تن دیگر اعضای مهم آن بودند. اغلب اینان محصل دبیرستانهایی در تهران بودند. اقدام قابل ذکری از این گروه دیده نشد. یکی

دیگر از این گونه تشکلهای حزب «برنا» بود که در اوایل سال ۱۳۲۲ اعلام موجودیت کرد. مهم‌ترین اعضای آن عبارت بودند از نادر نادرپور، پرویز صیrfی، عباس مستوفی، محمود کشفیان، محمدعلی خنجی، علینقی عالیخانی، داریوش همایون، محمدرضا عاملی تهرانی، محسن یزشکپور، سیاوش کسرایی، منوچهر اطمینانی و جلال آل احمد. از این، به اصطلاح حزب «برنا» هم، که اعضایش معدل سنیشان ۱۶-۱۷ سال بود، اقدام و فعالیت قابل توجهی مشاهده نشد. گروه «آرش» یا «فدائیان میهن» که پرویز اهور تنها عضو شناخته شده آن است و علی‌الظاهر هم او بود که عبارت «پاینده ایران» را از جهانگیر تفضلی عاریت گرفته به جای واژه درود و سلام در گروهش باب کرد. این عبارت «پاینده ایران» بعدها به توسط پان‌ایرانیستها مورد استفاده قرار گرفت. حزب «کبود» دیگر تشکل پدیدار شده در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۲ بود که حبیب‌الله نویخت بنیانگذار آن و نیز محمدعلی دبیری، حسین حسام وزیری، سعید نقیب‌زاده و احمد نامدار، عمدتاً متأثر از اندیشه نازیسم در آلمان، گرایشات تند ملی‌گرایانه داشتند و هر چند در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور تقریباً هیچ فعالیتی نمی‌کردند، با این حال، بن‌مایه‌های فکری و نگرشهای سیاسی آنان تشکلهای و گروههای متمایل به اندیشه‌های پان‌ایرانیستی را تحت تأثیر قرار می‌داد. با بازداشت و زندانی شدن حبیب‌الله نویخت از سوی متفقین، که گفته می‌شد از آلمانیها هواداری می‌کرد، حزب کبود او نیز به سرانسیب سقوط افتاد. «باشگاه دوستان» او از دیگر تشکلهای کوچک سالهای نخست دهه ۱۳۲۰ بود که آن هم، به‌رغم بی‌اهمیتش، گونه‌ای میهن‌پرستی احساسی را دنبال می‌کرد.^۵ در همین زمان، در درون ارتش هم معدودی تشکلهای علی‌الظاهر سیاسی مشکوکی، که گمان می‌رفت با پیشه ساختن مشی ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه قصد تقابل با حزب توده و حمایت از دربار را دارند، پدید آمدند که تفکرات آنها با کسانی که بعدها مقدمات تشکیل حزب پان‌ایرانیست را فراهم آوردند، نزدیک می‌نمود. حزب «آریا»، به صحنه گردانی سرلشکر حسن ارفع که ضمن تمایلات شبه نازیستی خود را مدافع شاه و دربار می‌دانست، از جمله مهم‌ترین این گروهها

۵. ناصر انقطاع. پنجاه سال تاریخ پان‌ایرانیستها: آرمانخواهان و آرمانفروشان. لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۷۹/ش/۲۰۰۱. م. صص ۷-۸: شمس قنات‌آبادی. سیری در نهفت علی شدن نفت (خاطرات شمس قنات‌آبادی). تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷. ج ۱، صص ۲۶۲-۲۶۵.



بود.^۶ بدین ترتیب، طی چندساله نخست دهه ۱۳۲۰ تشکلهای کوچک و غیرقابل توجهی پدیدار شد که عمدتاً شور و احساس وطن‌دوستی و ایران‌پرستی عمدتاً خام و ناپخته‌ای در سر داشتند و به دلیل کم‌تجربگی سیاسی و کم‌سن و سالی اکثر اعضای آن احياناً مورد سوءاستفاده کشورهای متفق اشغالگر ایران و نیز حکومت و دربار و دیگر محافل قدرت و نفوذ قرار می‌گرفتند. در این میان، دشمنی و مخالفت این گروهها با کمونیسم و حزب توده و، به تبع آن، شوروی کم‌شائبه‌تر می‌نمود. در حالی که نشانه‌هایی از نفوذ محافل سیاسی و اطلاعاتی انگلستان در این گروهها وجود داشت، دربار نیز تلاش می‌کرد از علایق و شور وطن‌پرستی اینان در راستای تحکیم موقعیت خود بهره‌برداری کند. علاوه بر این، گرایش پیدا و پنهان اکثر اعضای این گروهها به ایده نازیسم و آلمان دوستی آنان موجب شده بود تا متفقین (انگلیسیان، آمریکاییان و شوروی) هریک در راستای اهداف و منافع سیاسی اقتصادی و نظامی خاصی که در ایران دنبال می‌کردند، برخورد ویژه‌ای با آنها داشته باشند. در چنین اوضاع و احوالی بود که نخستین و مهم‌ترین هسته تشکیلاتی که بعدها به تأسیس حزب پان‌ایرانیست منجر شد، در اواخر سال ۱۳۲۲ و با حضور جوانان و نوجوانان عضو تشکلهای همسوی مذکور به‌وجود آمد. این تشکل جدید که با همفکری «تنی چند از بنیانگذاران و هواداران گروههای پیشین» و در روز ۲۱ بهمن ۱۳۲۲ اعلام موجودیت کرد سازمانی نیمه‌مخفی و زیرزمینی با عنوان «گروه انتقام» بود. این سازمان که از گرایشهای تند ناسیونالیستی پیروی کرده میل به فعالیتهای شبه‌نظامی و تروریستی داشت و به همین سبب به زودی در دو بخش سیاسی و نظامی ساماندهی شد، بیشتر با عنوان «انجمن» اشتهاار یافته است. شناخته شده‌ترین پایه‌گذاران انجمن عبارت بودند از: علیرضا رئیس، داریوش همایون، فرید سیاح سپانلو، حق نویس، علینقی عالیخانی، علی زندی، غفوری نژاد، جواد تقی‌زاده، خداداد فرمانفرمائی، فریدون تقی‌زاده، شهپر یزدی، احمد مختاری، صارم کلالی، ابوالقاسم پورهایشمی، ناصر ماضدی، مهدی عبده، مهدی بهره‌مند، بیژن فروهر، جمشید رحمانی و نستور ولادیکا که مادرش ایرانی بود و پدری یونانی داشت. هر چند طی چند سال بعد محسن پزشکیور در تشکلات منتهی به تأسیس حزب پان‌ایرانیست عملکرد مهم‌تری داشت، با این حال، در ردیف پایه‌گذاران انجمن نامی



۶ غلامرضا نجاتی. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب. تهران، رسا، ۱۳۷۱. ج ۱، صص ۴۸-۵۱؛ غلامرضا عزیزی. حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا). تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳. ص ۵۰.



از او و نیز داریوش فروهر و محمدرضا عاملی تهران در میان نیست.^۷

پایه‌گذاران انجمن هفته‌ای یکبار در منزل یکی از اعضا تشکیل جلسه می‌دادند و ضمن برنامه‌ریزی برای آینده چگونگی یارگیری و عضو پذیری از میان جوانان و نوجوانان هم‌رأی مهم‌ترین دغدغه آنان بود. به تدریج، بر دامنه مخفی‌کاری و برخورد تشکیلاتی با اعضا و کسانی که بر انجمن وارد می‌شدند بیشتر نمود پیدا کرده ارتباطات میان آنها پنهانی و سری شد. تا جایی که پس از مدتی دیگر اغلب اعضای انجمن فقط از طریق سرشاخه‌ها و رابطین بلافاصل خود اتصالی شبکه‌ای پیدا می‌کردند؛ به‌ویژه اینکه برای اعضا اسامی جعلی سازمانی در نظر گرفته می‌شد. همه اینها نشان از آن داشت که انجمن قصد دارد عمده فعالیت‌هایش را در امور مخفی نظامی و تروریستی متمرکز کرده با آموزش نظامی - عقیدتی اعضا، آنان را برای مواجهه احتمالی فیزیکی و تروریستی با مخالفان آماده سازد. گفته شده است که انجمن بر آن بود تا رجال و دولتمردانی را که با بیگانگان در ارتباط هستند به قتل برساند. احیاناً مقابله نظامی و فیزیکی با حزب توده و دیگر عوامل نزدیک به محافل شوروی، که ایده ناسیونالیستی تشکلهایی از نوع انجمن را مسخره می‌گرفتند، از دیگر دلایل گرایش‌های شبه‌نظامی و تروریستی این تشکل بود. اعضای نوجوان این گروه، بدون اینکه درک درستی از ساز و کار عملیات نظامی و تروریستی داشته باشند احیاناً چنین تصور می‌کردند که مقابله و مواجهه نظامی کارآمدترین گزینه برخورد با احزاب، رجال و محافلی خواهد بود که به‌زعم آنان، به درست یا نادرست، با بیگانگان در ارتباط بودند و با اندیشه خام ناسیونالیستی آنان مخالفت می‌کردند. تداوم حضور نظامی متفقین در ایران آنان را در تداوم این راه مصرتر می‌کرد.^۸ با این حال، تا مدتها اقدام قابل توجهی از انجمن دیده نشد. گفته شده است که پیشامد غائله پیشه‌وری در آذربایجان و تجزیه‌طلبی فرقه دموکرات او که با حمایت و حمایت شوروی و تأیید حزب توده صورت می‌گرفت، انجمنیها را برای پیگیری فعالیتهای نظامی مصمم‌تر ساخت. در آن زمان، جنگ جهانی دوم پایان یافته و ارتش متجاوز متفقین ایران را ترک کرده بود؛ اما سایه سنگین نفوذ و دخالت روسیه شوروی در ایران مشهودتر از گذشته به نظر می‌رسید. در چنین موقعیتی بود که عمدتاً شاخه نظامی انجمن (شاخه دیگر انجمن علی‌الظاهر فعالیت سیاسی می‌کرد) برای



۷. ناصر انقطاع، همان، صص ۸-۹ و هوشنگ طالع، همان، صص ۲۶-۲۹.

۸. ناصر انقطاع، همان، صص ۹-۱۱ و هوشنگ طالع، همان، صص ۲۷-۲۹.



یکی از جلسات حزب پان ایرانیست [۳۲-۱۵۷پ]

رسیدن به اهدافی بر ضد مخالفان مصمم‌تر شد. در این راستا، مهم‌ترین مشکل انجمن چگونگی تهیه مهمات و تجهیزات نظامی بود. قرینه‌ای وجود ندارد که نشان دهد آنان برای این مقصود احیاناً با محافل و مقاماتی در حکومت و نظایر آن تماس گرفته باشند. گویا مهم‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین راهی که برای تهیه مهمات نظامی به مخیله آنان رسید کند و کاو در کمپها، پادگانها و دیگر مراکز نظامی‌ای بود که طی سالهای گذشته ارتشهای متفقین در تهران و اطراف در آن مستقر شده بودند. از جمله گفته شده است که آنان «با تجربه اندک و دانش فنی اندک رفته رفته با نفوذ به داخل اردوگاه (کمپ) سابق آمریکاییها، که در منطقه امیرآباد امروز قرار داشت، وسایلی از قبیل نارنجک و مینهای عمل نکرده را از زیر خاک به دست آوردند و، با توجه به دانش شیمی که در دبیرستان آموخته بودند، آغاز به ساختن وسایل منفجره کردند» و نیز «برای فراهم آوردن جنگ‌افزار و مهمات به ویرانه‌های سرخه حصار، که از دوران قاجاریان اداره تخشایی (قورخانه) دولت بود و پس از شهریور ۲۰ نیم ویران رها شده بود، می‌رفتند و به دنبال باروت یا نارنجک و یا چیزهایی مانند آن می‌گشتند»^۹ همچنان که پیش‌بینی هم می‌شد این گونه اقدامات کودکانه و خام نمی‌توانست مهمات و تجهیزات کارآمد و قابل توجهی را نصیب انجمن بکند. علی‌الظاهر، در نتیجه این مهمات‌یابی خود یکبار توانستند در اواخر سال ۱۳۲۴ بمب کوچکی را در منزل کریم کشاورز برادر فریدون کشاورز، عضو کمیته مرکزی حزب توده منفجر کنند که البته تلفاتی نداشت و دولت وقت هم چندان پیگیر موضوع نشد. انجمنیها نارنجک دیگری هم به منزل شکرالله صفوی مدیر روزنامه کوشش انداختند که گویا این‌بار هم دستگاههای انتظامی و امنیتی به سرخ آن پی نبردند. گفته می‌شد که در همان زمان دستگاه رهبری انجمن به جد طرح ترور و به قتل رساندن میرزا حسن خان وثوق‌الدوله را، که قرارداد معروف ۱۹۱۹ را با انگلیسیان منعقد کرده بود، مورد توجه قرار داده است. اما حوادثی رخ داد که تداوم فعالیت و طرحهای تروریستی و خرابکارانه اعضای انجمن مخفی مذکور را مختل ساخت و آن مجروح و کشته شدن دو تن از مهم‌ترین اعضای انجمن بر اثر انفجار همان باروتها و بمبهایی بود که می‌خواستند از طریق آن مخالفان را مورد هجوم قرار دهند. اولین این اتفاقات در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۵ و در کمپ سابق آمریکاییها در امیرآباد

۹. هوشنگ طالع، همان، ص ۲۹ و ناصر انقطاع، همان، صص ۱۰-۱۱.

تهران روی داد و طی آن داریوش همایون که همراه با محسن پزشکیور مشغول یافتن مهمات بودند، بر اثر انفجار مین چهار انگشت پای چپ خود را از دست می‌دهد و پزشکیور که از این حادثه جان سالم بدر برده بود، همایون را به بیمارستان انتقال می‌دهد.^{۱۰} محسن پزشکیور سالها بعد درباره این واقعه چنین توضیح داده است:

صبح زود آخرین آردینه اردیبهشت ۱۳۲۵، به اتفاق یکی دیگر از اعضای انجمن به سراغ همایون درخانه رفتیم. داریوش کتاب زبان انگلیسی را به عنوان محمل برای کسب آمادگی در آزمون پایان سال تحصیل همراه خود آورد. تیم سه نفره انجمن به سوی منطقه امیرآباد شمالی، جایی که اردوگاه آمریکاییها قرار داشت و تقریباً تخلیه شده بود و معدودی نگهبان از آن محافظت می‌کردند، حرکت کرد. اطراف کمپ آمریکاییها سیم خاردار بود که در محلهایی قطع شده بود. هوا نیز کاملاً روشن بود. داریوش پیشنهاد کرد از منطقه مین‌گذاری شده عبور کنیم، اما من مخالفت کردم. سرگرم شناسایی اطراف خود بودیم که ناگهان با شنیدن صدای انفجار درجای خود وحشت‌زده میخکوب شدیم. پشت سرمان داریوش در میدان مین در میان گرد و غبار برخاسته از شدت انفجار در خاک و خون می‌غلتید. با مشاهده این صحنه، هم‌رم سوم تیم که تسلط بر روحیه و اعصابش را از دست داده بود از صحنه گریخت و ما را رها کرد. بی‌اختیار با صدای بلند کمک خواستم اما در آن محله بیابانی کسی فریاد رنمان نشد. آماده شدم به سوی داریوش حرکت کنم اما او مرا از انجام این کار برحذر داشت. بی‌توجه به هشدار او به طرفش حرکت کردم. یک پایش از قوزک کاملاً له و گوشت‌هایش به چند رگ آویزان بود. در آن هنگامه محملی راتدارک دیدیم و آن اینکه برای تمرین زبان انگلیسی به این منطقه خلوت آمده بودیم که ناگهان بر اثر وزش باد، برخی اوراق کتابمان به درون محوطه پشت سیم‌خاردار افتاد و ما بی‌توجه از آنچه در انتظارمان است به درون ناحیه ممنوعه قدم گذاردیم. به یکباره از دور اتومبیلی را مشاهده کردیم که به منطقه نزدیک می‌شود. با فریاد از آنان کمک خواستیم. خودرو جیب دانشگاه تهران بود. داریوش را درون اتومبیل قرار دادیم و به سوی بیمارستان سینا حرکت کردیم. موقوف را آن‌گونه که توجیهی برای خودمان ساخته بودیم بازگو کردم. در بیمارستان، یکی از دستیاران پرفسور عدل به نام دکتر منصور معالجه را آغاز

۱۰. صفاءالدین تبرائیان. وزیر خاکستری. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۳، صص ۲۳-۲۷ و ۲۹-۳۱.



کرد. روحیه داریوش خیلی خوب بود.^{۱۱}

علی‌الظاهر، با پاسخ گمراه‌کننده پزشکپور و داریوش همایون، که مدعی شده بودند بدون اطلاع از خطرات احتمالی و صرفاً جهت درس خواندن به منطقه امیرآباد رفته بودند و این که سن آنان مقتضای فعالیتهای احتمالی سیاسی و تروریستی را نمی‌کرد، دولت وقت چندان پایی قضیه نشد. اما مهم‌ترین حادثه برای علیرضا رئیس مسئول شاخه نظامی انجمن روی داد. او که گویا مقداری از همان مواد منفجره و باروت‌های به دست آمده را در منزل پنهان ساخته و با استفاده از دانش بسیار اندکش مشغول دستکاری یکی از همان بمب‌های عمل نکرده بود، ناگهان بر اثر انفجار آن به قتل رسید. با آشکار شدن این موضوع که بمب منفجر شده از همان نوعی است که پیش از آن به منزل شکرالله صفوی پرتاب شده است، دستگاه‌های اطلاعاتی و گویا رکن ۲ ستاد ارتش علینقی عالیخانی از دوستان و هم مسلکان علیرضا رئیس مقتول را دستگیر و از طریق او ماهیت و فعالیتهای انجمن مذکور را کشف می‌کند. با این حال، باز هم درباره اعضای انجمن اقدامات صورت گرفته و طرح‌های درست اجرای آن اطلاعات قابل توجهی در اختیار عموم مردم کشور قرار نمی‌گیرد و دادگاهی هم که، در همین ارتباط، علینقی عالیخانی و چندتن دیگر را محاکمه می‌کرد، حکم به برائت آنان می‌دهد. گفته می‌شد که تفکرات وطن‌پرستانه و ناسیونالیستی اعضای انجمن و مخالفتی که با حزب توده، فرقه دموکرات آذربایجان (در آن زمان فرقه دموکرات پیشه‌وری به فعالیتهای تجزیه‌طلبانه خود در آذربایجان ادامه می‌داد) و دیگر محافل وابسته و همسو با شوروی می‌ورزید، موجبات تبرئه آنان را فراهم کرد. با این حال، شواهد دیگری هم وجود داشت که نشان می‌داد سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش وقت، که خود از نزدیک موضوع بازجویی و شناسایی اعضای انجمن را دنبال می‌کرد و البته جاه‌طلبیهای سیاسی او هم بر آگاهان به امور پوشیده نبود، موجبات در خفا ماندن اعضا و ماهیت انجمن مذکور را فراهم آورده است تا در تحولات و طرح‌های بعدی خود از وجود آنان بهره ببرد. از یاد نبریم که چند سال بعد این رزم‌آرا در مقام نخست‌وزیری بس مورد عنایت انگلیسیان بود و نیز، همچنان که در همین نوشتار اشاره خواهد شد، در همان زمان

۲۰



۳۱، ۱۵، ۳۰

۵۷ و ۵۸: بهار و تابستان ۹۰

۱۱. به نقل از همان، صص ۳۲-۳۳ و نیز ینگرید به: *روزنامه آیندگان به روایت اسناد ساواک* (کتاب ۶)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲. صص ۹۰-۹۱: *داریوش همایون به روایت اسناد ساواک*. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸. ج ۱، صص ۹۶-۹۸ و ۱۱۹-۱۲۰.

برخی از اعضای برجسته انجمن، که بعداً حزب پان ایرانیست را تأسیس کردند، با محافل سیاسی و اطلاعاتی انگلیس در تهران در ارتباط نزدیکی بودند. یکی از اعضای قدیمی حزب پان ایرانیست بعدها در خاطرات خود به موضوع عملکرد رزم‌آرا در مخومه شدن پرونده انجمن چنین اشاره کرده است:

در روزهای پایانی ۱۳۲۴، سرتیپ حاجعلی رزم‌آرا به جای سرلشکر ارفع رئیس ستاد ارتش شد. بر این پایه، به هنگام رویداد انفجارها در سال ۱۳۲۵ و لو رفتن انجمن، رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش بود و به رکن دوم ستاد دستور رسیدگی و پیگیری موشکافانه را درباره پرونده یادشده داد و گفته شد که رزم‌آرا خود نیز چند بار در بازجوییها و روال کار پرونده حضور و نظارت مستقیم داشت و چون در ازای بازجوییها کس دیگری از هموندان [اعضا] انجمن دستگیر نشد، این مسئله غیرطبیعی و پرسش برانگیز می‌نمود. زیرا روشن بود که عالی‌خانی تنها همان سه تن^{۱۲} را لو نداده و نام دیگران را نیز برده است. اما گویا رزم‌آرا نقشه دیگری برای انجمن داشت و از دستگیری و فاش کردن نام دیگر هموندان شورای مرکزی انجمن پیشگیری کرد. رأی غیرمنتظره دادگاه سبب بروز شایعات گوناگونی در میان آنها که در جریان کار بودند، شد. دسته‌ای بر این باور بودند که نفوذ رزم‌آرا در جریان بازجویی و سپس دادرسی دستگیرشدگان و دستور محرمانه نگهداشتن بخش بزرگی از محتویات پرونده از سوی او سبب شد که متهم ردیف یک و دیگر متهمان تبرئه و آزاد شوند. به گفته دیگر، انجمن یکسره از میان نرفت، ولی از [در] لاک خود خزید و به نظر می‌رسید که رزم‌آرا، با شناخت نام کلیه هموندان این گروه، عمداً از به هم‌پاشی آن پیشگیری کرد تا بتواند آنها را در اختیار داشته باشد و وسیله ایشان برنامه‌های دلخواه خود را اجرا کند.^{۱۳}

مکتب پان ایرانیست

پس از کشته شدن علیرضا رئیس سرشاخه نظامی انجمن، که در نهم خرداد ۱۳۲۵ رخ داد، و تا ماهها پس از آنکه رکن ۲ ارتش و دادگاه وقت پرونده انجمن را دنبال می‌کرد، دیگر شاهد هیچ‌گونه تحرک آشکاری از سوی اعضای آن نیستیم. فقط در حدود ۱۵ شهریور ۱۳۲۶ بود که به دنبال انتشار متنی احساسی با عنوان «فرمان رئیس» که به نام

۱۲. این سه تن عبارت بودند از: بیژن فروهر، حسین طبیب و مسلم علیخانی.

۱۳. ناصر انقطاع، همان، صص ۱۳-۱۴.

علیرضا رئیس مقتول اشاره داشت و گویا در تدوین آن محسن پزشکپور و یکی دو تن دیگر تأثیر بیشتری داشتند، آشکار شد که انجمن مذکور احتمالاً با طرح ایده‌هایی جدید و انسجام یافته‌تر در صدد بازسازی موقعیت خود برآمده فعالیت‌های آینده خود را در بستری جدید ادامه خواهد داد. با این حال، چنانکه از اظهارات اعضای قدیمی حزب پان‌ایرانیست برمی‌آید، در آن زمان مقرر شده بود که همزمان با تداوم فعالیت بخش پنهانی و زیرزمینی انجمن که از هویت آن فقط تعدادی انگشت‌شمار از کادر رهبری آگاهی داشتند، شاخه و بخش علنی‌تر سازمان با عنوان جدیدی که به زودی نام «مکتب پان‌ایرانیسم» بر آن نهاده شد، فعالیت و حضور آشکارتر سیاسی خود را در عرصه کشور آغاز کند. از محسن پزشکپور، فرید سیاح سپانلو، محمدرضا عاملی تهرانی و پرویز صفی‌یاری به عنوان تنها کسانی نام برده می‌شود که پایه‌گذار مکتب پان‌ایرانیسم شدند. از این چهارتن هم فقط دو نفر نخست از وجود و تداوم فعالیت شاخه مخفی انجمن مذکور آگاهی داشتند. اولین بار طی همان متن احساسی موسوم به «فرمان رئیس» بود که این گروه در سه جا از واژه «پان‌ایرانیسم» در نوشته‌های خود استفاده کردند. هرچند پیش از آن واژه پان‌ایرانیسم حداقل از طریق نوشته‌های یک تن (دکتر محمود افشاریزدی)، آن هم با مفهوم خاستگاه فرهنگی و ادبی آن، به زبان فارسی راه یافته بود و تردیدی هم وجود ندارد که این پایه‌گذاران مکتب از طریق نوشته‌های افشاریزدی با واژه پان‌ایرانیسم آشنا شده بودند. با این حال، معنایی که اینان از واژه پان‌ایرانیسم در نظر داشتند «فلات ایران به زیر یک پرچم» که اساساً مفهوم سیاسی از آن متبادر می‌شد، با دیدگاه مبدع احتمالی این واژه قربتی نداشت. در متن که موسوم است به «فرمان رئیس»، که در واقع نخستین بیانیه تأسیس «مکتب پان‌ایرانیسم» و رگه‌های آشکاری از ملی‌گرایی افراطی و باستان‌گرایانه در آن قابل ردیابی بود، چنین آمده بود:

ما بنیانگذاران انجمن، که نخستین پایه ایران‌پرستی را بر روی شانه‌های خود برپا کردیم، امروز در این ساعت به خاطر آنکه انجمن مقدس خود را وارد یک راه تغییرناپذیر به سوی یک هدف مقدس جاوید رهسپار سازیم و به خاطر آنکه هرگز نگذاریم این شعله‌های آتش وطن‌پرستی که امروز از قلوب ما زبانه می‌کشد خاموش گردد و به خاطر آنکه آرزو و ایده مشترکی را که همگی در قلب داریم تقدیم جامعه ایرانی نموده و مبنای تعلیمات و فلسفه و کلیه عقاید انجمن خویش سازیم می‌گوییم



فضل الله صدر از رهبران حزب پان ایرانیست به اتفاق پرویز رانین خبرنگار مشهور (۱۳۶۰-۴۰ ع)

پان ایرانیزم آن آرزوی مقدس است که بر قلوب جملگی حکومت می کند. اکنون به خدای خود و شرافت انجمن خود و به خون همیشه شهید و سرباز فداکار انجمن، علیرضا رئیس سوگند یاد می کنیم که برای همیشه و تا ابد جز پان ایرانیزم برای خود هدف و آرزویی تخصیص ندهیم و انجمن و ایران را جز به سوی این آینده درخشان و دوست داشتنی نرانیم.

ای آیندگان، ای کسانی که روزی زمام امور انجمن کنونی ما را در دست می گیرید، مردان مبارز، آنهایی که برای عظمت ایران به سازمان مقدس ما می پیوندید، زمامداران، ای افرادی که بر نواده های داریوش و سیروس حکومت می کنید، ای خواننده عزیز، شاید وقتی که این سطور را می خوانی اجساد ما خاک شده باشد، شاید که مکان ما کنج زندان باشد و شاید به جرم وطن دوستی آواره کوه و دشت باشیم، یا قلوب ما را کانون آتش ایران پرستی است تیرهای جانگداز دشمنان میهن سوراخ سوراخ نموده باشد، اما از تو می خواهیم و به تو می گوئیم و تو را به اهورامزدا، خدای بزرگ ایران، قسم می دهیم که به پاس احترام روح شهدای ایران و به یاد بنیانگذاران انجمن و

به خاطر عظمت ایران و برای همیشه تو نیز یک آرمان داشته باشی و معتقد به یک عقیده کلی گردی، آن هم پان‌ایرانیزم، و شاید این آرزو در زمان ما در دوره تو یا بعد از تو به حقیقت پیوندد، اما باشد؛ تو موظفی ذره‌ای از این اخگر را که در سینه داری در قلوب دیگران و آیندگان وارد کنی تا سینه به سینه بگردد و خاموش نشود. مطمئن باشید روزی می‌رسد که این آتش پلیدیها را بسوزاند و جز پاک‌ی چیزی بر جای نگذارد. تا آن روز این وصیت ماست. شما هاله سیاه را از دور پرچم ایران برنگیرید؛ این هاله نشان عزاداری و ماتم ماست. تا وقتی که به هدف مقدس خود نرسیده‌اید، تا زمانی که عظمت ایران را اعاده ننموده‌اید، شما را به ناموس وطن سوگند این هاله سیاه را برنگیرید و نعره‌کشان بگویند: به پیش برای محو این هاله سیاه، به پیش برای آن روز تاریخی و مقدس، آن روز سعادت‌بار فرحبخش! آن روز برای نخستین بار پرچم سه رنگ ما بدون هاله سیاه در دست جوانان فداکار ایران، سربازان غیور انجمن در اهتزاز خواهد بود.

هموطنان، درود بر شما و شهدای ایران، درود بر قهرمان پیشاهنگ و شهید راه آزادی ایران، علیرضا رئیس. ایران را به شما می‌سپاریم و شما را به اهورامزدا.^{۱۴}

چنانکه تعریف و تمجیدهای بعدی پان‌ایرانیستها نشان می‌دهد، پایه‌گذاران آن به نوعی تحت تأثیر اندیشه‌های ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه افرادی مانند احمد کسروی قرار گرفته بودند که در نوشته‌های خود به صراحت باستانگرایی و حمایت از نژاد و قومیت‌های ایرانی را تبلیغ می‌کند و البته نظر خوشایندی هم به دین اسلام و، به‌خصوص، مذهب تشیع ندارد.^{۱۵} این کسروی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان ملی‌گرایانه و ناسیونالیسم شکل گرفته در دوره رضاشاه بود. محققان هم با اشاره به مشی سیاسی پان‌ایرانیستها در طول دهه ۱۳۲۰ ناسیونالیسم و ملی‌گرایی مورد عنایت آنان را متأثر از «ایدئولوژی استبداد، ایدئولوژی رضاشاه و فرزند او [محمدرضاشاه] و وابستگانشان» دانسته‌اند.^{۱۶}

پان‌ایرانیستها از همان آغاز گرایشهای آلمان‌دوستی و نازیستی هم از خود بروز می‌دادند و می‌دانیم که رضاشاه هم کمابیش چنین تمایلاتی از خود نشان می‌داد. این گرایش به

۱۴. سایت اینترنتی حزب پان‌ایرانیست، و نیز بنگرید به: ماهنامه ناسیونالیسم، ش ۳۱، خرداد ۱۳۴۴، صص ۱-۳ و صفاءالدین تبرانیان، همان، صص ۲۷-۲۸.

۱۵. برای نمونه بنگرید به: سایت اینترنتی حزب پان‌ایرانیست.

۱۶. برای نمونه بنگرید به: محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، تهران، مرکز، ۱۳۷۹، ص ۲۱۶.

سوی رفتارهای نازیستی و تمجید از افرادی مانند هیتلر به مثابه الگویی برای تقویت حس ملی‌گرایانه و ناسیونالیستی آنها در تظاهر و نیز نوشته‌های آنان به وفور به چشم می‌خورد؛ بالاخص بی‌اعتنایی پان‌ایرانیستها (از همان آغاز) به نظام مشروط حکومت، رگه‌های آشکاری از تمایل آنان به سوی فاشیسم را به نمایش می‌گذاشت. بدین ترتیب، مکتب و سپس حزب پان‌ایرانیست از همان آغاز «تمایلاتی فاشیست‌گونه از خود نشان می‌داد. احساسات طرفداری حزب از هیتلر در نشریات و نشستهای حزب مشهود بود که در آنها نوشته‌های هیتلر و دیگر آثار حزب نازی بحث و ترویج می‌شد»^{۱۷}

در منابع گوناگون از «گرایشهای ناسیونالیستی افراطی» پیشگامان حزب پان‌ایرانیست که در همان حال «طرفداران آلمان» بودند، سخن به میان آمده است، که به ویژه «تمایلات فاشیستی» رهبران درجه اول آن تا سالها بعد کماکان به قوت خود باقی بود. این خود طی سالهای بعد به رژیم سرکوبگر محمدرضا پهلوی یاری می‌رساند تا از این گرایشها به‌مثابه «ابزار تبلیغاتی مفیدی برای نظام شاهنشاهی» بهره ببرد.^{۱۸}

برخی دیگر در تفکرات ناسیونالیستی و پان‌ایرانیستی بعضی از رهبران این تشکل، نظیر محسن پزشکیور، تردیدهای جدی‌ای روا داشته و آنان را آلت فعل دو کشور انگلیس و آمریکا در ایران بر شمرده‌اند که علاقه‌مند بودند: «ولو با صرف پول و اعطای کمکهای مالی و سیاسی، گروههایی نظیر پان‌ایرانیست را به مقابله با حزب توده و دیگر علایق روسیه شوروی در ایران بسیج کنند و اصرار دارند که اینها یعنی همین پان‌ایرانیستها برای تظاهرات ضدتوده‌ای از آمریکا پول می‌گرفتند. این گروهها فقط برای مبارزه با حزب توده درست شده بودند»^{۱۹}

برخی دیگر از آگاهان در آن روزگار هم بدون اینکه بر موضوع احتمال نفوذ کشورهای نظیر انگلستان یا آمریکا در میان پان‌ایرانیستها در دهه ۱۳۲۰ اشاره کنند، عمده دلیل تشکیل و فعالیت آنان را حضور حزب توده در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران دانسته‌اند.^{۲۰}

۱۷. سوزان سیاوشی، *لیبرال ناسیونالیسم در ایران*. ترجمه محمدعلی قدسی. تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰، ص ۷۸.

۱۸. محمدعلی همایون کاتوزیان، همان، ص ۱۹۲ و نیز ینگرید به: جیمز بیل و ویلیام راجرلوئیس. مصدق، نفت، *ناسیونالیسم ایرانی*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات. تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، صص ۴۲-۴۳؛ مهدی زرقانی. *چشم‌انداز شعر معاصر ایران*. تهران، ثالث، ۱۳۸۳، ص ۱۶۱.

۱۹. نورالدین کیانوری. *گفت‌وگو با تاریخ*. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۶، ص ۵۹۱.

۲۰. محمدعلی سفری. *قلم و سیاست*. تهران، پروین و نامک، ۱۳۸۰، ج ۴، صص ۷۱۵-۷۱۶.

و شاید در نتیجه همین شایعات و اخبار هم بود که به رغم جذابیت ظاهری شعارهای ملی گرایانه و ناسیونالیستی پان ایرانیستها و فشار سنگینی که از سوی کشورهای بیگانه بر شئون مختلف جامعه ایرانی وارد می شد، نه در آن مقطع و نه طی سالهای بعد، پان ایرانیستها هیچگاه در میان مردم کشور از اقشار مختلف شأن و اعتباری پیدا نکردند.^{۲۱} برخی از مخالفان پان ایرانیستها گفته اند که در دهه: ۱۳۲۰ «پان ایرانیسم» محسن پزشکپور نوعی شوونیسم بود و گرایش تند ایرانگرایی بیمار گونه داشت. البته باید پشت قضیه دستهای پنهانی وجود داشته باشد»^{۲۲}

برخی از آگاهان شکل گیری مکتب پان ایرانیست و تداوم فعالیت آن طی سالهای بعد را به طرحهای رکن دوم ستاد ارتش نسبت داده اند تا از مجموعه رخدادهای سیاسی و اجتماعی جاری کشور تکیه گاهی برای دربار و شاه باشند. اینان انشعاب بعدی جناح پزشکپور و طرفداری آشکار آنان از شاه در آغازین سالهای دهه ۱۳۳۰ به بعد را مهم ترین برهان این مدعای خود می دانند.^{۲۳}

مبانی فکری مکتب پان ایرانیسم

واقعیت این است که بسیاری از پیشگامان، دستگاه رهبری و دیگر پیوستگان به مکتب پان ایرانیسم و تشکلهای همسو که، هر از چندگاه، تغییر موضع داده و در احزاب و گروههای مختلف عضویت می یافتند؛ حتی در همان سالهای نخست فعالیت چنان تحرکات مشکوکی از خود بروز داده تضادهایی با یکدیگر پیدا کردند که به سختی می توان از مکتب، تشکل و احیاناً حزب متحد و یکدست پان ایرانیسم در آن مقطع پر آشوب و پر مشغله سخن به میان آورد و یا احیاناً شعائر، ایدئولوژی و آرمانهای ولو تند و غیرعادی آنان را برآمده از اعتقاد و ایمان قلبی آنان ارزیابی کرد.^{۲۴} با این حال، مبانی فکری و

۲۱. این موضوع حتی در اسناد برجای مانده از ساواک هم منعکس شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: *کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک*. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۷؛ *حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک*. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۵، ج ۵، صص ۳۴۴-۳۴۷.

۲۲. نورالدین کیانوری، همان، ص ۵۷۶.

۲۳. غلامرضا نجاتی، *مصدق: سالهای مبارزه و مقاومت*. تهران، رسا، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۲۴. در اینجا مقصود اکثر کسانی است که داعیه رهبری و هدایت انجمن، مکتب و سپس حزب پان ایرانیست را داشتند و بعدها هم مسیرهای سیاسی و فکری گوناگونی را در پیش گرفتند.

ایدئولوژیکی گردانندگان مکتب پان ایرانیسم طی جزوه‌ای که به تدریج تدوین و تنظیم شده و در اواخر سال ۱۳۲۸ در ۳۰ صفحه چاپ و از آغازین روزهای سال بعد در اختیار عموم قرار گرفت، بیان شده است. در این جزوه بنیاد، مبانی فکری و عقیدتی و نیز آرمانهای مکتب پان ایرانیسم در دو بخش کلی که هریک چند بند و سرفصل موضوعی را در بر می‌گیرد، بیان شده است. بخش اول با عنوان پان ایرانیسم، شامل سه بند می‌شود. در بند اول با موضوع «پایه اندیشه‌های نهضت» اصول فکری پان ایرانیستها در چهار ماده: ۱. اصول منطق ۲. قدم به تاریخ اجتماع ۳. منطقه پدیده‌های اجتماعی ۴. مبانی پان ایرانیسم طبقه بندی و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است؛ البته بسیار نارسا و مبهم، ولی می‌شود گفت کم‌محتوا و غیرقابل فهم؛ از جمله در توضیح و تشریح مبانی پان ایرانیسم به عبارات نارسا و نه چندان استوار زیر اشاره شده است:

مکتب ناسیونالیسم گزیده نیاز ملی ماست. احکام مکتب ناسیونالیسم در مورد ملت ایران زاییده تاریخ ما و حاوی آرمان ملی ما و رهبر اجتماع ماست. ملت ایران در حال فترت و تجزیه نیازمند وحدت است. اجتماع ایران اسیر افکار ضعیف و نیازمند اندیشه‌های ملی است. آرمان پان ایرانیسم متکی بر ناسیونالیسم تاریخی است. دکترین پان ایرانیسم متکی بر ناسیونالیسم اجتماعی است. ناسیونالیسم جهان بینی ماست.

در بند دوم از بخش نخست بنیاد هم آرمان پان ایرانیسم در اهداف زیر خلاصه شده است:

نجات شما در ایجاد ایران بزرگ است. این راهنمای تاریخ جهان به ملت کهنسال ایران است: ایران بزرگ آرمان بزرگ می‌خواهد. این حکم تاریخ ما بر ملت ماست: فلات ایران از آن ایرانیان است و قدرت ملت ایران بسته به وحدت فلات. پس این است خواست و نیاز ملت ایران: فلات ایران به زیر یک پرچم.

در بند سوم از بخش اول بنیاد با عنوان «بخشی از دکترین پان ایرانیسم». به موارد زیر اشاره شده است: ۱. زندگی و اخلاق ۲. فرهنگ نوین ملی ۳. خانواده ۴. حکومت ۵. مسائل سیاسی. در ذیل هریک از این عناوین هم جملات و عبارات عمدتاً احساسی و البته عمدتاً مبهم و نامفهوم پشت سر هم ردیف شده است. بخش دوم بنیاد مکتب پان ایرانیسم هم با عناوین، شروط، جملات و عبارات باز هم مبهم، نارسا، غیرعقلانی و غیرمنسجم ادامه می‌یابد. عنوان این بخش «مکتب مبارزه ملی» است که طی آن چهار سؤال کلی طرح و در ذیل هریک پاسخهای نه‌چندان استوار و گاه نامربوطی به آن داده شده است. در این بخش دشمنان مردم ایران در سه گروه کلی: ۱. دشمنان اندیشه‌های ملی، ۲. دشمنان آرمان



پان ایرانیسم، ۳. دشمنان مکتب مبارزه ملی، جای داده شده‌اند. بدین ترتیب، جزوهای که با عنوان «بنیاد مبانی فکری و آرمانی» مکتب پان ایرانیسم را تشریح می‌کند، عمدتاً حاوی واژه‌ها، عبارات و جملاتی نارسا، کلی، اغراق آمیز و نامفهوم است و مخاطبان آن به درستی نمی‌توانند از مقصود نویسندگان و اهدافی را که برای آن شکل برمی‌شمرند، آگاهی یابند؛ به‌ویژه اینکه در موارد گوناگون ابهامات موجود در عبارات و واژه‌ها نوعی تناقض را به ذهن متبادر می‌کند و، هم‌تراز آن، همان نکات کمتر نارسای مطرح شده در متن هم به ندرت با خواسته‌ها، منافع و حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و دینی جامعه ایرانی همخوانی دارد و نیز ملی‌گرایی و ناسیونالیسم مورد نظر تنظیم‌کنندگان این جزوه عمدتاً پندارگرایانه و عاری از هرگونه منطق عقلایی است.^{۲۵}

در عرصه عمل

طی همان چند هفته نخست اعلام موجودیت مکتب پان ایرانیسم، محسن پزشکپور، محمدرضا عاملی تهرانی، علی محمد لشکری، علینقی عالیخانی و محمدمهرداد کادر رهبری آن را تشکیل دادند. و با آنکه تصور می‌رفت شعار ناسیونالیسم و پان ایرانیسم این‌گونه که پر سر و صدا هم آن را تبلیغ می‌کردند در میان اقشار مختلف مردم ایران حامیان پرشماری پیدا کند اما شمار اعضا و هواداران مکتب پان ایرانیسم چندان زیاد نشد. آگاهان افراد زیر را شناخته‌شده‌ترین اعضای آن تشکل ثبت کرده‌اند: منوچهر آق‌بیاتی، هوشمند آشتی، آذر ارژنگی، جلال ابوالهدی، اکرم و مهین ارژنگی، احمد اشرف، عبدالله افسرپور، پرویز امیدی، محمدامین صالحی، ناصر انقطاع، قدرت‌الله بختیاری نژاد، مهدی بهره‌مند، امیرقاسم بهزادی، داریوش و شاهپور پروین، محسن پزشکپور، جلال پسیان، هادی پور تراب، امیرحسین پیشداد، حسین تجدد، همایون تعاون، جواد تقی‌زاده، تقی توکلی، حسین تهرانی، منوچهر تیمسار، حسن حسابی، اسدالله حقدادی، مظفر حیرانی، حسین مصدق، خسرو نججوانی، کریم علی‌خزائی، علاءالدین و کاظم خطیر، عباس روحبخش، عباس رضوی، جواد روحانی، محمدعلی زرشکی، کامران و مهرداد سالور، فرید سپانلو، مهوش و پریوش سرخوش، احمد سرشار، احمد سعادت نژاد، اسماعیل سندوزی، فخرالدین سورتیچی، خسرو و علی شاکری، محمد شاکرین، پرویز شمس توفیقی، حسنعلی صارم کلالی، منوچهر صدیق، مهدی



۲۵. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: بنیاد، تهران، مکتب پان ایرانیسم، ۱۳۳۸.



محمد رضا عاملی تهرانی [۱۳۶۱-۱۳۹۱ ع]

صدیقی، اردشیر و ایرج ظفری،
هوشنگ طالع یزدی، حسین
طیب، باقر و علینقی عالیخانی،
محمد رضا عاملی تهرانی، ناصر
عسکر کاشی، حسین علی زاده،
مهدی علوی، حسن غفوری
غروی، اسماعیل فریور، داریوش
فروهر، رحمت الله قاسمی،
حسن کامبخش، بهمن کامیار،
منوچهر کمالی، مرتضی و مجتبی
کیانوری، محمد علی و عباس و
محمد لشکری، علی لطفی، محمد
مجلسی، بهزاد محیط، محمد علی
معدلت، محمد حسین معصومی،

محمد مقدسی، منوچهر ملکی، محمد مهرداد، عزت الله نادری، باقر و جواد نطاق، پرویز
نکیسا، پرویز ورجاوند، بیژن فروهر و داریوش همایون.

از همان آغاز آشکار شد که مهمترین اولویت برنامه سیاسی مکتب پان ایرانیسم مبارزه
و مقابله با حزب توده خواهد بود و به تبع آن گردانندگان حزب توده هم از هیچ فرصتی
برای انتقاد، استهزا و احیاناً اتهام و برخورد فیزیکی با اعضای مکتب مذکور فروگذار
نمی کردند؛ چنانکه وقتی جزوه «بنیاد» منتشر شد حزب توده مدعی شد که متن آن
را بهرام شاهرخ تهیه کرده است که پس از مدتها حضور در رادیو برلن در آلمان شایع
شده بود برای انگلیسیان جاسوسی می کند. از سوی دیگر، شعار حزب پان ایرانیست با
عنوان «فلات ایران به زیر یک پرچم»، که عمده‌تأ بازگشت قلمروهای تجزیه شده طی
یکصد و پنجاه ساله اخیر تاریخ ایران به خاک اصلی کشور را طلب می کرد، مورد تمسخر
حزب توده بود. علاوه بر این، شعارهای پان ایرانیستی و ملی گرایانه آنان، که رگه‌هایی از
اسلام‌ستیزی و باستانگرایی داشت و ایده‌ها و شعائر ملی را بر افکار و اندیشه‌های اسلامی
شیعی مرجع می شمرد، با علایق و رفتار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اکثریت مردم کشور



مکتب پان ایرانیسم، که بیشتر زد و خوردهای فیزیکی خیابانی و نظایر آن با اعضا و تشکیلات حزب توده بود و طی آن افراد پرشماری از طرفین مضروب و احياناً تعدادی مقتول می‌شدند، در تمام سالهای پایانی دهه ۱۳۲۰ ادامه یافت. در آن زمان مکتب پان ایرانیسم هیچ نشان نداد که علاقه و اعتنایی که تداوم فعالیتهای سیاسی در چارچوب نظام مشروطه حکومت دارد، مکتب حتی با دیگر احزاب و گروههای مخالف نفوذ و سلطه بیگانگان و نیز گروههای سیاسی اسلامگرا فاصله معنی داری را حفظ می‌کرد.^{۲۷}

هرچه بود، طی سالهای پایانی دهه ۱۳۲۰ این مکتب ترکیب یکدستی نداشت و هنوز کاملاً عیان نشده بود که از پایه‌گذاران و گردانندگان مکتب پان ایرانیسم و نیز دیگر کسانی که در رده‌های مختلف این تشکل فعالیت می‌کردند، در مقاطع بعدی چه افرادی ولو به همان آرمانها و ایده‌های نه چندان عقلایی و منسجم، وفادار خواهند ماند. ضمن این که در آن برهه حتی صادق‌ترین اعضای مکتب هم به رأی و تبعیت از سیاستهای کلی حاکم بر آن تشکل بندرت رفتار سیاسی و اجتماعی قابل پیش‌بینی‌ای از خود بروز نمی‌دادند. حضور افرادی کمتر قابل اعتماد نظیر داریوش همایون، محسن پزشکپور و چندتن دیگر در جرگه تصمیم‌گیرندگان و کارگردانان مکتب، که احياناً با تشکلهای همسو و ناهمسوی دیگر هم در ارتباط پیدا و پنهانی بودند و با محافل قدرت و نفوذ هم سر و سری داشتند، موقعیت مکتب پان ایرانیسم را آسیب‌پذیرتر می‌ساخت.^{۲۸} در آن زمان افرادی نظیر داریوش فروهر هم در زمره اعضای تأثیرگذار مکتب فعالیت می‌کردند که البته هنوز آشکار نبود در تحولات آینده نسبت به رویکرد این تشکل به حوادث کشور و نیز دیگر گردانندگان آن چه موضعی اتخاذ خواهند کرد.^{۲۹}



۲۷. همان، صص ۲۷-۴۲؛ محمود تربتی سنجابی، *قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران*، تهران، آسیا، ۱۳۷۵، صص ۲۱۹-۲۲۰؛ مهدی هروی و احمد سمیعی، ۲۲ نخست‌وزیر در ۳۷ سال، تهران، نوگل، ۱۳۸۴، ص ۳۴۶؛ مصطفی الموتی، *ایران در عصر بهلولی*، لندن، پکا، ۱۹۹۳م، ج ۱۵، ص ۷۴؛ حسین الهی، *احزاب و سازمانهای سیاسی در خراسان*، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۲، صص ۱۹۲-۱۹۴؛ *اسناد لانه جاسوسی*، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۶، ج ۸ [چاپ جدید]، صص ۵۹۴-۵۹۵ و ۵۸۱-۵۸۰.

۲۸. *داریوش همایون به روایت اسناد ساواک*، همان، صص ۴۹-۵۰؛ *صفاء الدین تبرائیان*، همان، صص ۹۷-۹۹ و ۱۶۸-۱۶۹؛ *کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک*، همان، صص ۱۸۹ و ۳۶۴-۳۶۵.

۲۹. سایت اینترنتی ویکی پدیا؛ *چپ در ایران به روایت اسناد ساواک*، همان، ج ۸، صص ۱۵۹-۱۶۰؛ *سازمان مجاهدین خلق: بیدایی یا فرجام*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۱۹۰؛ مصطفی الموتی، همان، ج ۸، صص ۸۴-۸۵؛ *اسناد لانه جاسوسی آمریکا*، همان، ج ۲ [چاپ جدید]، صص ۸۰۱-۸۰۶؛ *یرواند ابراهامیان*، *ایران*

از جمله تشکلهایی که برخی از اعضای آن طی یکی دو سال پایانی دهه ۱۳۲۰ بر کادر رهبری و گردانندگان مکتب پان ایرانیسم تأثیر می گذاشت، انجمن هنری «جام جم» بود که مدیریت آن بر عهده ضیاء مدرس و شاپور زندیا قرار داشت. به علاوه، این افراد با برخی از اعضای مهم مکتب در ارتباط بودند، داریوش همایون هم قبل از آن با انجمن و مکتب پان ایرانیسم در ارتباط بود؛ در سال ۱۳۲۷ مدتی با این انجمن هنری «جام جم» همکاری می کرد و پس از آن که نتوانست با کادر رهبری آن سازگاری نشان دهد، بار دیگر از آن جدا شده ارتباط خود را با مکتب پان ایرانیسم بهبود بخشید.^{۳۰} در همان اوقات همکاری همایون با انجمن هنری «جام جم»، جزوهای با عنوان «ناسیونالیسم» به توسط گردانندگان این انجمن تهیه و منتشر شد که مضامین و محتوای سیاسی و ایدئولوژیکی آن مشابهتهای زیادی با جزوه «بنیاد» داشت که در همان زمان از سوی گردانندگان مکتب پان ایرانیسم تهیه می شد. این جزوه هم عقاید ناسیونالیستی و ایرانگرایی افراطی ای را تبلیغ و ترویج می کرد و ضمن حمله به کمونیسم یا بهائیت و یهودیان انتقادات شدیدی را نیز متوجه اسلام، علما و مروجان دینی می نمود که به زعم آنها مانع از گام نهادن جامعه ایرانی در مسیر ترقی و پیشرفت می شوند.^{۳۱} این گونه ملی گرایی افراطی و ناسنجیده گروههایی از این دست، که رگه های آشکاری از نگرشهای فاشیستی تند را نیز چاشنی تبلیغات خود می کرد، فرصت مغتنمی برای دستگاههای اطلاعاتی و سیاسی به ویژه انگلیس و آمریکا فراهم می کرد تا گردانندگان و اعضای مؤثر آن را در راستای مقاصد سلطه جویانه خود در شئون مختلف مورد بهره برداری قرار دهند. طی سالهای پایانی دهه ۱۳۲۰، بالاخص سازمان تازه تأسیس سیا، که مدت کوتاهی قبل از آن فعالیتش را از ایران آغاز کرده بود، برای نفوذ در میان رجال، شخصیتها و تشکلهای ملی گرا و ناسیونالیستها که همین گردآمدگان در مکتب پان ایرانیسم و گروههای همسو و نزدیک به آن در زمره مهمترین آنان بودند، تلاش گسترده ای می کرد؛ و شواهدی هم وجود داشت که نشان می داد گروههایی از این دست به طور مستقیم و غیرمستقیم به مقاصدی که آن سازمان در ایران دنبال می کرد، یاری می رسانند. همزمان، از سوی دربار هم کوششهای پیدا و

بین دو انقلاب. تهران، نشر نی، ۱۳۷۷. ص ۳۱۷؛ کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۳۴۹.

۳۰. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۱۵.

۳۱. ناسیونالیسم ما. تهران، انجمن هنری جام جم، ۱۳۲۹ (به نقل از صفاءالدین تبرانیان، همان، صص ۱۰۹-۱۱۴).

پنهان گوناگونی صورت می گرفت تا نظر مساعد گردانندگان آن را به سوی خود جلب کند و به طوری که تحولات بعدی نشان داد در نیل به این مقصود تا حدی با موفقیت عمل کرد. در این میان، انگلیسیان هم که در آن روزها عمدتاً به خاطر مسئله نفت در برابر اراده ملت ایران قرار گرفته بودند، برای نفوذ در میان گردانندگان مکتب پان ایرانیسم و گروههای نزدیک به آن، اقدامات گاه موفقیت آمیزی صورت می دادند. جوانی، ناپختگی سیاسی، جاه طلبی و فرصت جویی گردانندگان و اعضای این تشکلهای و فضای پر آشوب سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشور، بیش از پیش، موقعیت لازم را برای نفوذ دستگاههای اطلاعاتی و سیاسی سه کشور انگلیس، آمریکا و شوروی در میان آنان فراهم می کرد.^{۳۲}

در سال ۱۳۲۹ شاهد تأسیس تشکل کوچک و کم دوام تری با عنوان «گروه نجات ملی» هستیم که بازهم افرادی مانند داریوش همایون، ضیاء مدرس، شاپور زندیا و تعداد دیگری که با پان ایرانیستها ارتباط نزدیک تری داشتند، احتمالاً تنها اعضای آن را تشکیل می دادند. این گروه خیلی زود از هم یاشید و افرادی از آن به مکتب پان ایرانیسم پیوستند و تعدادی در «سومکا» عضویت یافتند.^{۳۳}

از دیگر تشکلهای ناسیونالیستی نزدیک به عقاید پان ایرانیستها که در اوایل سال ۱۳۳۰ اعلام موجودیت کرد سومکا (حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران) بود که توانست گروهی از اعضای مکتب پان ایرانیسم را نیز به خود جذب کند. داوود منشی زاده رهبر سومکا که چندین سال در آلمان به سر برده و با دستگاه حکومتی آن کشور و نیز حزب نازی همکاری و ارتباط نزدیکی پیدا کرده و حتی همراه با ارتش هیتلر با متفقین وارد جنگ شده بود، عقاید ناسیونال - فاشیستی سخت افراط گرایانه ای داشت و هنگامی که در اواخر دهه ۱۳۲۰ وارد ایران شد تحت تأثیر شدید مکتب نازیسم مقدمات تأسیس حزبی با عنوان سومکا را فراهم آورد و در اردیبهشت ۱۳۳۰ موجودیت آن را اعلام کرد. اعضای این گروه، نظیر نازیهای آلمان، هیأتی شبه نظامی داشته و پیراهن سیاه بر تن می کردند، منشی زاده را پیشوا خطاب می کردند، معمولاً به اسلحه های سرد و احیاناً گرم مجهز بودند و با مخالفان سیاسی خود برخوردهای فیزیکی خشن و قهرآمیزی داشتند و در برخورد با یکدیگر سلامهای موسوم به سلام هیتلری را مرسوم کرده بودند. نزدیکی عقاید حزب

۳۲. همان، صص ۱۱۵-۱۱۷؛ داریوش همایون به روایت اسناد ساواک، همان، صص ۷۰-۷۴.

۳۳. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک، همان، صص ۷۰-۷۳.

سومکا به پان‌ایرانیستها و استقبالی که گروهی از آنان از این تشکل نوظهور به عمل آوردند و به آن پیوستند باعث شد تا چنین تصور شود که سومکا از مکتب پان‌ایرانیسم منشعب شده است. برخی از اعضای جاه‌طلب مکتب پان‌ایرانیسم مانند داریوش همایون که سرپرشورتی هم داشتند به سومکا پیوستند. افرادی نظیر محسن پزشکیور، که در آن زمان در ردیف اصلی‌ترین گردانندگان مکتب بود، به‌طوری که فعالیت و عملکرد سیاسی بعدی او هم نشان می‌دهد، به شدت مجذوب اندیشه‌های فاشیستی، اقتدارگرایانه و رهبر محوری حزب سومکا و تبعیت آن از مکتب نازیسم و هیتلر محور آلمان شده بود؛ چنانکه حزب سومکا هم توجه چندانی به موضوع مردمسالاری و دموکراسی و مقولاتی نظیر برگزاری انتخابات و مقام پارلمانی و شروط حکومت نداشت و رهبر محوری مهم‌ترین شاخصه و شاکله نظام حکومتی مورد عنایت آنان را تشکیل می‌داد و این معنا تا حدی نظر مساعد معدودی از مهم‌ترین کارگردانان مکتب پان‌ایرانیسم را به سوی خود جلب می‌کرد.^{۳۴} طی یکی دو ساله نخست دهه ۱۳۳۰ ارتباط نزدیکی میان اعضا و مشی سیاسی - عملیاتی سومکا و پان‌ایرانیستها وجود داشت و تأثیرپذیری آنان از یکدیگر و مشابهتی که در فعالیتهای خود داشتند بر آگاهان پوشیده نبود. با این حال، شواهد موجود نشان می‌داد که حزب سومکا احتمالاً یکدست‌تر و بیش از مکتب و سپس حزب پان‌ایرانیست تحت نفوذ محافل سیاسی و نظامی نزدیک به دربار قرار گرفته و با اهداف و مقاصد آن همسویی نشان می‌دهد. هر دو این تشکلهای در تحولات یکی دو ساله نخست دهه ۱۳۳۰ عملکردها و مواضع گاه متضاد ولی بسیار مشکوکی را در پیش گرفتند. همچنان که مردم کشور، از اقشار مختلف، به درستی حق داشتند همواره با تردید به این گروهها نگرسته از آنان دوری جویند،^{۳۵} رخدادهای آن دوره هم نشان می‌دهد که عملکرد سومکا و به ویژه بخش مهمی از دستگاه کارگردانی و اعضای تأثیرگذار مکتب و سپس حزب پان‌ایرانیست موضعگیری و عملکردشان در راستای دفاع از حقوق و منافع ملت ایران مورد ارزیابی قرار گرفت.^{۳۶}

۳۴. همان؛ صفاءالدین تبرانیان، همان، صص ۱۵۹-۱۶۲؛ جعفر مهدی‌نیا، *زندگی سیاسی رزم‌آرا*، تهران، پانوس، ۱۳۶۸، ص ۴۰۹؛ غلامرضا عزیزی، *حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا)*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، صص ۵۴-۵۹.

۳۵. غلامرضا عزیزی، همان، صص ۵۱-۵۲ و ۷۱-۷۴ و ۱۷۱-۱۷۳.

۳۶. درباره فعالیت و عملکرد پان‌ایرانیستها طی سالهای پایانی دهه ۱۳۲۰ و اوایل دهه ۱۳۳۰ بنگرید به: *سازمانهای متشکله اتحاد نیروهای جبهه ملی خارج از کشور*، بی‌جا، نهضت آزادی ایران، ۱۳۵۷، صص ۲۶-۲۷.



یکی از جلسات سخنرانی حزب [۹-۱۵۷پ]

بذرهای اختلاف و چنددستگی

چنانکه پیشتر ذکر شد، حتی قبل از آنکه مکتب پان ایرانیسم شکل بگیرد، اخبار مقرون به واقعیتی وجود داشت که نشان می‌داد حداقل بخش تأثیرگذار رهبری انجمن تحت سیطره رکن ۲ ستاد ارتش قرار گرفته است و پس از تشکیل مکتب مذکور هم این موضوع شنیده می‌شد که بازهم بخشهایی از رهبری این تشکل، خواسته یا ناخواسته، در راستای طرحهای از پیش اندیشیده شده ستاد ارتش، دربار و احیاناً در جهت مقاصد محافل آمریکایی و نیز انگلیسی فعالیت خود را ساماندهی می‌کند. علاوه بر این، طی سالهای نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ شاهد به اصطلاح حزب، حزب شدن گروهی اندک ولی بسیار تأثیرگذار در مکتب پان ایرانیسم و پاره‌ای تشکلهای همسو و احیاناً مرتبط با آن هستیم. در

این میان، شواهدی هم وجود داشت که نشان می‌داد دستگاه رهبری و اعضای تأثیرگذار مکتب پان‌ایرانیسم، خواسته یا ناخواسته، برخی از فعالیت‌هایشان، که مهمترین آنها مقابله و مبارزه با حزب توده در شئون مختلف بود، با خواستها و علایق دو کشور آمریکا و انگلیس همسو شده است. برخی از آگاهان پارا از این‌هم فراتر نهاده بخش‌هایی از دستگاه رهبری و کارگردانان پان‌ایرانیستها را متهم می‌کردند که برای ساماندهی عملیات ضدتوده‌ای خود از خواست و طرح‌های مأموران سیا و احياناً MI۶ پیروی می‌نمودند و در قبال اقدامات خود از این سازمانها پول دریافت می‌کردند. چنانکه گفته شده است، عملیات موسوم به «بدامن» که اساساً با هدف مبارزه با حزب توده و کمونیسم طرح شده بود و بودجه آن را سیا و احياناً دستگاه اطلاعاتی بریتانیا تأمین می‌کردند در پیشبرد مقاصدش در ایران اتکای زیادی به تشکل پان‌ایرانیستها و برخی گروه‌های همسو داشت. مارک.ج. گازیوروسکی محقق آمریکایی که نوشته‌های او نشان می‌دهد به منابع اطلاعاتی بسیار دقیق و مستندی دسترسی داشته، در این باره چنین می‌نویسد:

«بدامن» یک برنامه تبلیغاتی و سیاسی بود که از طریق شبکه‌ای به سرپرستی دو تن ایرانی با نام‌های رمز نرن (Nerren) و سیلی (Cilley) اداره می‌شد و ظاهراً بودجه سالانه‌ای معادل یک میلیون دلار داشت. در بخش تبلیغات «بدامن»، مقالات و کاریکاتورهای ضد کمونیستی تهیه و در اختیار جراید گنارده می‌شد. همچنین بخش کتب و نشریاتی در انتقاد از اتحاد جماهیر شوروی و حزب توده و شایعه‌پراکنی و غیره را انجام می‌داد. بخش عملیات سیاسی، شامل حمله مستقیم به هواخواهان و وابستگان شوروی در ایران بود. این عملیات که به اصطلاح «سیاه» نام داشت، در جهت روگردانی ایرانیان علیه حزب توده، حمله به هواخواهان شوروی وسیله گروه‌های مزدور خیابانی برای درهم ریختن تظاهرات توده‌ایها و کمک‌های مالی به سازمانهای راست‌گرای ضد کمونیست مانند احزاب «سومکا» و «پان‌ایرانیسم»، که پیوسته در خیابانهای تهران با دستجات توده‌ای زد و خورد می‌کردند، رهبری می‌شد.^{۳۷}

چنانکه از نوشته‌های مارک گازیوروسکی برمی‌آید، بخشی از عملیات طرح فیما بین هم شامل ایجاد نثار و چند دستگی میان احزاب و گروه‌های مختلف فعال در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران طی سالهای پر آشوب و بسیار حساس اواخر دهه ۱۳۲۰ و اوایل دهه

۳۷. مارک.ج. گازیوروسکی. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ترجمه غلامرضا نجاتی. تهران، انتشار، ۱۳۶۷. ص ۲۷؛ مارک.ج. گازیوروسکی. سیاست خارجی آمریکا و شاه. ترجمه جمشید زنگنه. تهران، رسا، ۱۳۷۱. صص ۲۳ و ۱۴۰ و ۱۶۹-۱۸۲ و ۲۷۵.



۱۳۳۰ می‌شد که در همین راستا قسمتی از دلایل انشعاب میان پان‌ایرانیستها در همان سال نخست دهه ۱۳۳۰ به عملیات بدامن مربوط می‌شد.^{۳۸} این اظهارات گازیوروسکی زمانی بیشتر با واقعیت قرین می‌شود که دریا بیم طی ماههای نخست سال ۱۳۳۰ برخی از اعضای کادر رهبری مکتب پان‌ایرانیسم اطلاعات دقیقی به دست آورد که نشان می‌داد محسن پزشکپور و محمدرضا عاملی تهرانی، شاخص‌ترین اعضای رهبری مکتب، از مدتها قبل با لمبتون مأمور اطلاعاتی MI۶ در تهران آمد و شدهای پنهانی مکرری دارند و در همان حال با افراد و محافظی از مخالفان دولت دکتر محمد مصدق از دربار و حکومت، که احياناً با مأموران سیاسی و اطلاعاتی انگلستان هم در ارتباط نزدیکی هستند، ملاقاتهای مخفیانه‌ای دارند و نیز از سوی برخی از دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی نزدیک به دربار محرمانه به طور مرتب مبالغی پول در اختیار پزشکپور قرار می‌گیرد و در همان حال، تلاش می‌کردند از طریق همان کادر مخفی انجمن پیشین که اینک کارگردانان پشت پرده مکتب شده بودند، سیطره خود بر مجموعه فعالیت و رویکرد مکتب پان‌ایرانیسم را محقق سازد. ناصر انقطاع از اعضای مکتب پان‌ایرانیسم که خود از نزدیک شاهد ماجرای برملا شدن آن ارتباطات و اقدامات خلاف اخلاق محسن پزشکپور و محمدرضا عاملی تهرانی بود، بعدها در خاطرات خود به این واقعه چنین اشاره می‌کند:

در یکی از روزهای تیر ماه سال ۱۳۳۰، علیمحمد لشکری، تنی چند از کوشندگان مکتب پان‌ایرانیست را (که من نیز چون یک نیرو «حوزه» را اداره می‌کردم، یکی از آنها بودم)، به خانه خود، که در حقیقت یکی از پایگاههای سازمان بود و هسته‌ی اصلی سازمان هم در همین خانه کاشته شده بود، فراخواند، و گفت:

بدان‌گونه که آگاه شده‌ایم، محمدرضا عاملی تهرانی و محسن پزشکپور، تماسهای محرمانه‌ای با «میس لمبتون انگلیسی» دارند. (توضیح اینکه: «میس لمبتون» در دوران جنگ جهانی دوم که انگلیسیها و روسها به ایران تاختند، به ایران آمد و در مرکز تبلیغاتی بزرگی که انگلیسیها در خیابان فردوسی شمالی، نرسیده به میدان فردوسی برپا کرده بودند، سرگرم کار شد و چون تحصیلات عالی خود را در زبان پارسی گذرانیده بود، در این مرکز ظاهراً به آموختن زبان انگلیسی به ایرانیها پرداخت. البته، در این مرکز تبلیغاتی، برای گرد آوردن ایرانیها، شاخه‌های دیگری هم تدارک دیده بودند؛ از آن میان، بخشهای هنری، نقاشی، تئاتر، نویسندگی و روابط عمومی را



می‌توان نام برد و ضمناً کلاسهای انگلیسی هم یکی از بخشها به‌شمار می‌رفت. خانم لمبتون دبیر این مرکز نیز بود، و روشن بود که کار او تنها درس دادن نیست؛ زیرا پس از رفتن نیروهای انگلیسی از ایران، وی در همین مرکز ماند و شروع به مسافرت‌های گوناگون به سراسر کشور، به‌ویژه به بخشهای جنوبی سرزمین ما کرد و سالهای چندی تا ملی شدن نفت در ایران ماند. وی با بسیاری از مقامات، از آن میان، عبدالحسین هژیر که به مقامهای وزارت و نخست‌وزیری و وزیر دربار رسید نیز، دوستی صمیمانه داشت.

خانم لمبتون، در زیر پوشش پژوهشهای علمی و مردم‌شناسی، به عنوان شناخت باورهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایرانیان گفت و گوها و دیدارهای پیدا و پنهانی نیز با رهبران حزبیهای سیاسی ایران انجام می‌داد. و هنگامی که چنین درخواستی را از مکتب پان‌ایرانیست کرد، شورای مرکزی صلاح ندید که چنین گفت‌وگو و دیداری با او انجام شود.

سرانجام، در دوران ملی شدن نفت، چون شایع شد که وی در استان فارس و بختیاری سرگرم توطئه و تحریک عشایر است، به دستور دکتر مصدق از ایران اخراج شد و به سرزمین خود انگلستان رفت و به سمت استاد زبان فارسی دانشگاه آکسفورد (یا کمبریج)، سرگرم کار شد. او فارسی را بسیار خوب می‌دانست و دو کتاب هم در زمینه‌ی دستور زبان فارسی نوشته است، که تھی از لغزش نیست.

به هر روی، لشکری گفت که ما آگاه شده‌ایم که پزشکپور و عاملی دور از نظر شورای رهبری مکتب، و به‌گونه‌ای پنهانی، با میس لمبتون دیدارهایی داشته‌اند. وی سخنان خود را دنبال کرد و گفت: گذشته از این، گزارش رسیده است که محسن پزشکپور در برخی از شبها به خانه «سیدمهدی پیراسته» که از سردمداران مخالف دکتر مصدق است می‌رود و تا نیم‌شبها در آنجاست و روشن نیست چه زد و بندهایی را انجام می‌دهد. (سیدمهدی پیراسته از نمایندگان دوره‌ی شانزدهم مجلس و از مخالفان سرسخت دکتر مصدق، و یکی از کسانی بود که با توطئه و تحریکات پی در پی چه در دوران مجلس و چه در برون مجلس چوب لای چرخ دولت قانونی و سستی‌های مردم ایران برای ملی شدن نفت می‌گذازد و خانه او یکی از ستادهای دشمنان دکتر مصدق و مرکز توطئه‌ها بود. پیراسته، در اغلب سخنرانیهایی که در مجلس می‌کرد، دشنام و ناسزاهایی را به مصدق می‌داد که در شأن یک نماینده مجلس نبود. وی ارتباطهایی هم با ملکه مادر داشت و از سوی وی تقویت می‌شد.)

لشکری افزود: پزشکپور را در اینجا خواسته‌ایم تا نخست بگوید که چرا با وجود

ناخوشنودی شورای رهبری از دیدار با میس لمبتون، با او دیدار داشته است؛ همچنین روشن کند که چرا بارها به خانه مهدی پیراسته، یعنی کسی که یکی از سردمداران مخالف با جنبش ملی شدن نفت ایران است، می‌رود؛ و سوم اینکه چرا این رفت و آمدها پنهانی انجام گرفته و گزارش آن را به شورا و مکتب نداده است؛ چهارم اینکه آگاه شده‌ایم که محسن پزشکپور وسیله شخصی به نام «سرتیپ‌زاده» رئیس اداره آگاهی، از بودجه محرمانه آن دستگاه پول می‌گیرد، و رابط میان سرتیپ‌زاده و پزشکپور نیز یکی از دوشیزگان پان ایرانیست به نام «پریوش سرخوش» است که این دوشیزه از خویشان «سرتیپ‌زاده» است؛ پنجم و از همه مهم‌تر اینکه هنوز «انجمن» در دیکته کردن روشهای خود وسیله پزشکپور در مکتب پان ایرانیست فعال است و ما نمی‌خواهیم یک تشکیلات دست نشانده باشیم. (سرتیپ‌زاده، بعدها نام خود را به «حکمت‌روان، یا حکمتی» دگرگون کرد).

با نگرش به اینکه لشکری و مهرداد خود از هموندان پیشین «انجمن» بودند، شنیدن این سخن از دهان وی شگفتی‌آور بود، و نشان می‌داد که این دو نفر چیزهایی در زمینه‌ی وابستگی انجمن به کسانی (مثلاً رزم‌آرا) می‌دانستند که تا زنده بودن وی از گفتن و علنی کردن آنها بیم داشتند و یا به تازگی به این راز دست یافته و آگاه شده بودند؛ ولی امروز می‌خواستند که «مکتب» مستقلاً و بی‌آنکه وابسته به انجمن یا کس دیگری باشد، راه سیاسی خود را دنبال کند.

وضع بسیار حساسی پیش آمده بود؛ سه - چهار تنی را که لشکری برای فاش کردن این نکته‌ها به خانه خود فراخوانده بود گنج و مات یکدیگر را می‌نگریستند، سخنی بر زبان نمی‌آوردند.

پس از لشکری، «محمد مهرداد» رشته سخن را به دست گرفت و گفت: هر پنج اتهام پزشکپور سنگین است و گزارشهایی که به ما رسیده کاملاً مستدل و استوار است. بر این پایه، جز نام «خیانت» نام دیگری نمی‌توان به آن داد. و برای اثبات این اتهامها، امروز وی را به این جا فراخوانده‌ایم، و مایلیم شما چند تن از کوشندگان پاکدلی که جان خود را در این راه وثیقه گذارده‌اید، حضور داشته باشید تا در برابر شما از او بازخواست کنیم و شما نیز گواه باشید.

لحظه‌ای نگذشت که پزشکپور آمد. او همیشه غبغبی می‌گرفت و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که نشان دهد رهبر و سرپرست دیگران است و آن روز نیز با همان رفتار و روش به خانه لشکری آمد و علیمحمد لشکری و محمدمهرداد، و منوچهر تیمسار کازرونی او را به اتاقی بردند که یکی - دو تن از ما حضور داشتیم و یکی - دو تن هم از پشت شیشه در ورودی درون اتاق را

می‌نگریستند. نخستین سخن را مهرداد آغاز کرد و گفت:

آقای پزشکپور، می‌دانید که من هموند انجمن و جزو شورای مرکزی آن بوده‌ام. و یک بار به هنگام ورودم به انجمن، طی تشریفاتی که همه می‌دانیم، سوگند خورده‌ام. ولی زمانی که مکتب پان‌ایران‌یسم بنیاد نهاده شد، شما دوباره مرا سوگند دادید. چرا؟ پزشکپور، چهره شگفت‌زده‌ای به خود گرفت و پس از دمی اندیشیدن گفت: یادم نیست؛ ولی به فرض صحت این سخن، برای آن بود که کسی نداند شما قبلاً در انجمن بودید و گمان کند که حالا می‌خواهید پان‌ایران‌یست شوید.

مهرداد گفت: عجب! همه‌ی کسانی که به هنگام سوگند خوردن من در آنجا بودند، می‌دانستند که من هموند «انجمن» بوده‌ام.

پزشکپور گفت: به هر حال، این مسئله مهمی نیست که موجب پرسش و پاسخ شود. در این هنگام لشکری رشته سخن را به دست گرفت و گفت: سرور پزشکپور، ما آگاه شده‌ایم که شما چندبار با میس لمبتون دیدار داشته‌اید.

رنگ از چهره‌ی پزشکپور پرید و نگاهی به لشکری و مهرداد کرد و گفت: مقصودتان را نمی‌فهمم. لشکری، که آوایی تندرآسا داشت، صدای خود را اندکی بلندتر کرد و گفت: پرسش من ساده است؛ تو چند بار با میس لمبتون دیدار داشته‌ای؟ از این گذشته، برخی از شبها نیز به خانه مهدی پیراسته رفته‌ای و سازمان را از هیچیک از این کارها آگاه نکرده‌ای.

پزشکپور گفت: شما حق ندارید از دبیر مسئول سازمان این گونه بازخواست کنید؛ من با شورای رهبری طرف هستم.

لشکری گفت: من و مهرداد و منوچهر تیمسار کازرونی از هموندان همان شورایی هستیم که تو می‌گویی با آن طرف هستی. از تو می‌پرسم که چندبار با میس لمبتون دیدار داشته‌ای؟ چرا شبها به خانه سید مهدی پیراسته، که دشمن خواستهای ملت ایران است، می‌روی و تا دیر هنگام در آنجا می‌مانی؟ و چرا از سرتیپ‌زاده، رئیس آگاهی، ماهانه و دستمزد می‌گیری؟

در این هنگام، پزشکپور بی‌آنکه سخنی بگوید، به صورت قهر از جا برخاست که از اتاق بیرون برود.

لشکری که مردی درشت اندام و بلند بالا و از کشتی‌گیران بنام بود، شانه‌های او را گرفت و او را محکم روی صندلی نشانید و فریاد زد: بنشین و حرف بزن! آنگاه دست در جیب کرد و هفت تیری بیرون کشید و گفت: خائن تو را همین جا می‌کشم، تو با خون من و این جوانان پاکدل و صدها تن مانند اینها، سرگرم معامله با میهن‌فروشان و



محسن پزشکپور در جلسه‌ای خانگی مربوط به حزب [۵-۱۵۷پ]

جاسوسان شده‌ای (بعدها دانستیم که هفت تیر چوبی بوده و تنها برای به اقرار آوردن پزشکپور از آن سود برده شد، که اتفاقاً مؤثر بود).

پزشکپور با دیدن هفت تیر و شنیدن آوای تند آسای لشکری ناگهان درهم شکست و، در حالی که مانند جوجه‌ای درون آب افتاده می‌لرزید، گفت: من تنها دوبار با خانم لمبتون دیدار داشته‌ام، و نمی‌دانم چند دفعه هم به خانه پیراسته رفتم ولی هرگز قصد خیانت نداشته‌ام و چیز مهمی رخ نداد که درخور گزارش باشد.

لشکری گفت: دروغ نگو، اگر قصد خیانت نداشتی چرا شورا را آگاه نکردی؟ باید راست بگویی، پزشکپور در حالی که به لکنت زبان دچار شده بود، گفتن مطالب خود را آغاز کرد؛ ولی لشکری گفت: آنچه را که می‌خواهی بگویی، بنویس.

پزشکپور کاغذ و مداد را در دست گرفت و اقرار نامه‌ای نوشت که اتهام‌های یاد شده را ثابت می‌کرد پس از پایان نوشته که چندان هم مفصل نبود، لشکری او را به بیرون اتاق هل داد و گفت: برو! ^{۳۹}

همچنین که خاطرات انقطاع حاکی از آن است که محمدرضا عاملی تهرانی هم متعاقب اعترافات پزشکپور بر ارتباط پنهانی‌اش با لمبتون صحه نهاد:

از آن سوی، محمدرضا عاملی تهرانی به محض آگاه شدن از ماجرا، در همان شب گزارشی دست و پا شکسته از دیدارهای خود با «میس لمبتون» تهیه کرد و به مکتب فرستاد و تاریخ آن را دو روز جلوتر گذارد و در گزارش خود افزود که به انگیزه مأموریتی که از سوی دبیر مسئول (پزشکپور) داشتم این کار را انجام دادم. بدین وسیله، می‌خواست هم خود را تبرئه کند، و هم بگوید که کار پزشکپور محرمانه نبوده و به من نیز چنین مأموریتی داده شده بود، که بعداً شورا را آگاه کنیم، دلیلی که به هیچ‌روی پذیرفتنی نبود.^{۴۰}

برملا شدن موضوع ارتباط مخفیانه پزشکپور و عاملی تهرانی دو تن از تأثیرگذارترین افراد کادر رهبری مکتب پان‌ایرانیسم با لمبتون مأمور MI6 در تهران و دیگر افراد محافل مخالف نهضت ملی شدن صنعت نفت در دربار و حکومت بسیاری از اعضای صدیق مکتب را شوکه کرد و آنان را نسبت به افکار و اندیشه‌های آرمانخواهانه‌ای که تصور می‌شد مکتب پان‌ایرانیسم در پی آن است، سخت دچار یأس و نومیدی ساخت. به همین دلیل، در تابستان ۱۳۳۰ جمع زیادی از این افراد سرخورده ارتباط خود را با مکتب پان‌ایرانیسم قطع کردند. و در همان حال، میان گردانندگان و باقیمانده‌گان در عضویت مکتب پان‌ایرانیسم اختلاف حل‌ناشدنی‌ای بروز کرد و، به تبع آن، انشعابی در مکتب صورت گرفت. محسن پزشکپور و طرفدارانش تشکل جدیدی با عنوان «حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم» دایر کردند و مخالفان هم که موضوع جاسوسی پزشکپور را برملا ساخته بودند «سازمان پان‌ایرانیست» را تأسیس کردند. داریوش فروهر هم که نتوانسته و یا نخواسته بود به هیچیک از این دو گروه بپیوندد «حزب نبرد ایران» را بنیاد نهاد. هریک از این تشکلهای جدید برای خود روزنامه‌های ارگان، تشکیلات و پرچمهایی با نقش و علائم ویژه پدید آوردند. بدین ترتیب:

از آن پس، پان‌ایرانیستها عملاً به دو گروه بخش شدند. یک گروه گرد لشکری و تیمسار و مهرداد و دوشیره مهین ارزنگی (مسئول بخش دوشیزگان و بانوان مکتب) را گرفتند؛ و گروه دیگر، که مجذوب پزشکپور و عاملی بودند، گرد آن دو آمدند که:

حسین تجدد، حسین طبیب، فضل الله صدر، توکلی (کبریت ساز)، عزیزی، مطیعا، ضامن، عباس روحبخش، علی لاجوردی، خیامی، عبدالرضا طبیب، شمس، توفیقی، اسماعیل فریور (که بعدها یکی از خواهران پزشکپور را به همسری برگزید)، هوشنگ طالع، مهدی صدیقی، هوشنگ وخسرو اکمل، محمدعلی زرشکی، کامران سالور، و دوشیزگان: دخی و گیتی اعزازی، باوند و پریوش سرخوش را می توان از آن میان برشمرد.

کسانی که با علیمحمد لشکری، منوچهر تیمسار کازرونی و محمد مهرداد و مهین ارزنگی بودند، نیز عبارت بودند از: محمد لشکری، آذر ارزنگی، تاج الملوک جمالی، فرخ تمیمی، ناصر انقطاع، پرویز ورجاوند، رضا کسای، ناصر عسکری، عباس رئیس دانا، مصطفی موسوی، عباس شامبیاتی، منوچهر صابونی، علی سکویی، حسین رحیم پور، باقر عالیخانی، منوچهر قوام شیرازی، اصلان بیک، منوچهر گیوه چی، جمشید توانگر، علی شاکری، منوچهر ملکی، جواد نطاق و برادرش، و دهها تن دیگر که به لشکری و مهرداد و تیمسار اعتماد داشتند.

بر این پایه، اعضای معمولی سازمان که در رده های بالاتر نبودند نیز جذب یکی از این دو شاخه شدند. و به این ترتیب، نخستین انشعاب رخ داد. داریوش فروهر پس از این رویداد، با هموندان رده بالای هر دو گروه دیدار کرد و سخنان هر دو دسته را شنید. و چون نتوانست تصمیم بگیرد، در صدد برآمد که خود، تشکیلاتی جدا از این دو گروه برپا دارد، و به اندیشه ی پایه گذاری حزبی فتاد به نام «حزب نبرد ایران» و روزنامه ای راهم با همین نام به صاحب امتیازی شادروان «سلیمان عظیم» چاپ و دفتر خود را در ضلع جنوبی میدان بهارستان دایر کرد. در این روزنامه از پان ایرانیسم سخنی به میان نیامد، ولی نشان پان ایرانیستها را بر پیشانی خود داشت.

گروهی که به پزشکپور روی آوردند حزبی به نام «حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم» برپا داشتند. و دسته ای که مخالف پزشکپور بودند، و وی را خائن می دانستند، کوششهای خود را در تشکیلاتی دیگر به نام «سازمان (نه حزب) پان ایرانیست» دنبال کردند. و چون بی درنگ دست به چاپ و پخش روزنامه ای به نام «پرچمدار» زدند، نام این گروه را اصطلاحاً «پرچمداران» گذاردند.

نویسنده این کتاب، خود از پایه گذاران انتشار این روزنامه بود که با همکاری علیمحمد لشکری و محمد مهرداد و منوچهر تیمسار کازرونی و فرخ تمیمی و علی شاکری هفته ای یک شماره منتشر می کردیم؛ ولی چون سن هیچیک از ما به سی سال

نرسیده و هنوز لیسانس دانشگاهی نداشتیم، نتوانستیم برای نشریه خود امتیاز رسمی بگیریم؛ زیرا، برابر با قانون مطبوعات، گیرندگان امتیاز روزنامه، گذشته از چند شرط — مانند نداشتن پیشینه بد، و تابعیت ایران و مانند اینها — می باید دارای یک لیسانس و بیش از سی سال سن باشند، گویا مادر علیمحمد لشکری که زنی با سواد و دارای دانشنامه‌ی لیسانس بود، امتیاز این روزنامه را گرفت؛ ولی هیچ گونه دخالتی در نوشتن و چاپ مطالب آن نداشت.

پرچم سازمانی و حزبی «سازمان پان ایرانیست» (پرچمداران) همان پرچم مکتب بود؛ یعنی دارای زمینه سبز، دایره سپید، و نشان سرخ رنگ (⊕) میان دایره که سفید بود، با همان نوار سیاه که از گوشه بالایی چسبیده به چوب پرچم به گوشه پایینی روبه روی آن در سمت چپ کشیده شده بود.

ولی پزشکپور در پرچم حزبی خود دگرگونی‌هایی پدید آورد؛ بدین گونه که زمینه پرچم یکسره سرخ، دایره میانی سپید، علامت «مخالف» برنگ سیاه شد، و خط مایل سیاه رنگ را هم که نشان سوگواری برای تکه تکه شدن ایران بزرگ بود، از پرچم برداشت.

به گفته دیگر، ترتیب رنگهای پرچم «حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم» درست شبیه پرچم آلمان هیتلری شد؛ تنها به جای نشان صلیب شکسته، علامت (⊕) در میان دایره قرار داشت.

علیرغم دشمنی سخت میان پزشکپور و لشکری و مهرداد و تیمسار، افراد هر دو گروه جدا شده از یکدیگر، به ویژه آنها که در دوران «مکتب پان ایرانیسم» پان ایرانیست شده بودند، در آغاز انشعاب یا یکدیگر دشمنی نداشتند، و تنها اعتراض آنها به یکدیگر این بود که «چرا از پزشکپور یا از مهرداد و لشکری پیروی می کنید؟»

رهبری گروه «پرچمداران» را شورایی مرکب از علیمحمد لشکری، منوچهر تیمسار کازرونی، محمد مهرداد و مهین ارژنگی به عهده داشتند؛ و پس از چندی نویسنده این کتاب پنجمین هموند شورا شد. این شورا از سوی خود علیمحمد لشکری را به دبیر مسئولی سازمان برگزید.

چهارتن دیگر دارای مسئولیتهای زیر شدند:

منوچهر تیمسار کازرونی: مسئول تشکیلات

محمد مهرداد: مسئول کلاسهای آرمان شناسی و نیروهای آمادگی

مهین ارژنگی: مسئول سازمان دوشیزگان و بانوان

چنانکه شواهد موجود نشان می‌دهد، در اواخر تابستان ۱۳۳۰ میان پزشکپور و طرفدارانش با داریوش فروهر و حزب «نبرد ایران» او توافقی حاصل شد و از اتحاد، هر چند شکننده این دو گروه حزب «ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم» شکل گرفت. آگاهان در جناحهای مختلف پان‌ایرانیست و نیز دیگریانی که از نزدیک شاهد این رخدادها و فعل و انفعالات جدید در میان تشکلهای و کارگزاران و صحنه‌گردانان پان‌ایرانیستی بودند، با شناختی که از شخصیت، عملکرد و موضعگیری این جماعت داشتند، تردید بسیار کمی داشتند که اتحاد جناح پزشکپور با داریوش فروهر و همراهان او در قالب «حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم» مدت زمانی طولانی دوام پیدا کند؛ در همین حال، هنوز جناح دیگری با عنوان «سازمان پان‌ایرانیست»، که رهبری آن را علیمحمد لشکری عهده دار بود، مستقل از تشکل ائتلافی پزشکپور - فروهر به حیات خود ادامه می‌داد.^{۴۲}

قضایات و جمع‌بندی رکن ۲ ستاد ارتش

در حالی که حزب پان‌ایرانیست تحت رهبری محسن پزشکپور آغازین ماههای حیات خود را سپری می‌کرد و گروههای پان‌ایرانیست دیگری هم انشعابات پست سر گذارده و به فعالیتهای نه‌چندان قابل توجه خود ادامه می‌دادند، رکن ۲ ستاد ارتش در ۲۸ اسفند ۱۳۳۰ ضمن گزارشی درباره تاریخچه تشکیل و فعالیت گروههای پان‌ایرانیستی در دهه ۱۳۲۰ و نیز دیدگاههای فکری، سیاسی و سرزمینی - ملی آنها درباره منشأ و دلایل پیدایش و گسترش فعالیت پان‌ایرانیستهای مذکور مسائل و موضوعات جالب توجه‌تری را دخیل دانست. رکن ۲ ستاد ارتش بر این باور بود که زرتشتیان ایرانی تبار مقیم هندوستان، که در عین حال لژهای فرماسونری را در ایران نمایندگی و حمایت می‌کنند، تفکر پان‌ایرانیسم را طی سالهای اخیر در ایران اشاعه داده و تسهیلات مالی، فکری و سیاسی لازم را برای آغاز فعالیت بنیانگذاران و اعضای این جمعیتها در ایران فراهم آورده‌اند. بنا به عقیده رکن ۲ ستاد ارتش، امیر تیمور کلالی از اعضای لژهای فراماسونری در ایران تأثیر قابل توجهی در شکل‌گیری اندیشه پان‌ایرانیسم و تکوین جمعیتهای پان‌ایرانیستی مذکور داشته. رکن

۴۱. همان، صص ۴۸-۵۰.

۴۲. همان، ص ۵۰.



۲ ستاد ارتش بر این باور بود که به دلایل مذکور و دلایل و براهین دیگر، انگلیسیها و حتی روسها هم در گسترش و تداوم فعالیت پان ایرانیستهای مذکور در ایران تأثیر داشته و در مقاطع گوناگون و در راستای تأمین منافع سیاسی و سرزمینی خود از آن حمایت کرده‌اند. در این سند جالب توجه و تأمل برانگیز که به شماره ۱۳۸۱۵/۱۸۰ در رکن ۲ ستاد ارتش بایگانی و ثبت شده بود، و بدون تردید می‌تواند برای درک زوایای بیشتر و عمیق‌تری از مجموعه دلایل و براهینی که در آن مقطع حساس و پر حادثه می‌توانست در شکل‌گیری و فعالیت احزاب و گروههای سیاسی و نظایر آن مطرح نظر قرار گیرد، مهم و احتمالاً راهگشا باشد، چنین می‌خوانیم:

موضوع: تاریخچه تشکیل جمعیت پان ایرانیسم و فعالیت آنها :

الف: مقدمه

از پنج سال قبل عده‌ای از جوانان میهن‌پرست دانشگاه تهران و دبیرستانهای پایتخت تصمیم به ایجاد یک اتحادیه میهن‌پرستان و یک مرام حقیقی ایرانی که روح ایرانی قدیم را زنده کند می‌گیرند و نام آن را پان ایرانیسم می‌گذارند. (پان در لغت پهلوی به معنای وسیع و بهن می‌باشد).

این جمعیت ظاهراً برای اجرای مقاصد زیر تشکیل گردید:

۱. فلات آسیای نزدیک را به زیر یک پرچم بیاورد (مقصود از «فلات آسیای نزدیک» کشور قدیم ایران است که در زمان هخامنشیان شامل کشورهای قفقاز، افغانستان، عربستان شمالی - فلسطین، ماوراء، اردن بوده است)؛

۲. مبارزه با نژادهای الحاقی و ساکن در آسیای نزدیک (یهود - عربهای مصر که از نژاد فراعنه هستند، مغولها و نژادهای عربی و اسلاو که از آسیای دور آمده‌اند - ارامنه)؛

۳. مبارزه با افکاری که جهان را به زیر یک پرچم دعوت می‌کند (به اصطلاح، با افکار انترناسیونال سوسیالیستی)؛

۴. ترویج فکر تفوق نژاد آریائی ایرانی که در کتاب مقدس زرتشتیان [به آن] اشاره شده است.

۵. مبارزه با هرگونه تبلیغات ضد ملی ایرانی؛

۶. مبارزه با افکار بیگانه‌پرستی و احترام نژادهای غیرایرانی؛

صرف نظر از صورت ظاهر امر که فوقاً ذکر شد، باطناً می‌توان این افکار را زائیده دماغ اعضای لژ سوم فراماسونری در هند دانست که عموم اعضای آن از زرتشتیان مقیم



یکی از جلسات حزب [۱۶-۱۵۷پ]

هند می‌باشند که چندان هم تازگی ندارد؛ فقط چیز تازه آن این است که برای ترویج و تبلیغ این فکر در ایران به وجود آورده‌اند.

در سال ۱۳۲۶ امیر تیمور کلالی این موضوع را به گوش چند نفر از جوانان خواند و آنان نیز قریب به دو سال به ترویج سری آن پرداختند و اینک که عده متناسبی در تهران و زمینه‌های مهیایی در شهرستانها به دست آورده‌اند شروع به تظاهرات علنی نموده‌اند. (باید دانست که امیر تیمور کلالی از اعضای فراماسون در ایران است).

در تمام این مدتی که [به] فعالیت سری پرداخته بودند پول کافی در اختیار داشتند و اخیراً قدرت مالی آنها بیشتر شده است حتی خودشان نمی‌توانند منکر این بشوند که کمکی به آنان می‌شود زیرا همه شان جوانانی هستند که اگر بسیار فقیر نباشند مسلماً ثروتمند هم نمی‌باشند؛ منتهی خودشان می‌گویند زرتشتیان مقیم هند این مساعدتها را می‌کنند.

از این مقدمات چنین نتیجه گرفته می‌شود که انگلیسیها این جمعیت را درست کرده‌اند و به اضافه باید بدانیم لژ سوم فراماسون معمولاً مأمور اجرای عملیات پر دامنه و نقش وارونه است.

۱. چون ایرانیان دعاوی چندی نسبت به بحرین و خوزستان عربی و چند جزیره در اطراف خلیج فارس دارند، و روسها هم به شدت از صاحبان چنین افکاری حمایت می‌کنند و به طرفداران خود دستور داده بودند که با ترویج این دو افکار [افکر] برای استرداد بحرین و خوزستان عربی و جزایر مزبور انگلیسیها راهو کنند، در همان روزها که احساس شد حزب توده قدرت خود را از دست خواهد داد انگلیسیها شروع به کار کردند و در این اواخر که توانسته‌اند عده‌ای را به دور این فکر جمع کنند و همچنین پس از حصول اطمینان از شکست سیاسی آمریکا در خاور نزدیک می‌خواهند روسیه را به جرم تصرف قفقاز هو کنند و با پهن کردن موضوع قفقاز در افکار مردم ایران موضوع بحرین و امثاله را از خاطره‌ها محو سازند.

۲. از مبارزه با نزادهای الحاقی هدف اصلی مرعوب کردن یهودیان و احیاناً فشار به حکومت اسرائیل است.

۳. چون کمونیستها کلیه مردم جهان را به زیر یک پرچم دعوت می‌کنند این دسته با افکار آنان می‌جنگند.

ج: تشکیلات

از بین جوانان مؤسس این جمعیت، سه نفر به نام محسن پزشکیور، محمدرضا عاملی، علینقی عالیخانی کتابی به نام مکتب پان‌ایران‌یسم نوشته و آن را در چندین نسخه ماشین کرده و مبنای عمل خود قرار دادند. نفوذ این عده رفته رفته در دانشگاه تهران توسعه پیدا کرده و به این عده زندیا، تیمسار، مدرس و صدوقی اضافه شدند و تصمیم می‌گیرند محلی را برای ترویج مکتب پان‌ایران‌یسم اجاره کنند و برای این منظور در خیابان منوچهری، جنب انجمن روزنامه‌نگاران، محلی را اجاره می‌کنند. در [او] روزنامه‌ای نیز به نام روزنامه ساسانی به مدیریت صادق بهداد منتشر می‌سازند و در اولین فرصت مکتب پان‌ایران‌یسم را به صورت کتابی چاپ می‌کنند که یک جلد آن پیوست است. در این موقع عده آنها در حدود ۱۵۰ نفر شده بود که کلیه آنها از بین دانشجویان و دانش‌آموزان بودند و دکتر زنگنه و دکتر افشار از این جمعیت پشتیبانی می‌کردند. در همین هنگام اختلاف نظری بین جمعیت پیدا می‌شود که، در نتیجه، دو دسته از آن منشعب می‌شود:

۱. قریب و شرکت به «جانسپاران میهن» ملحق می‌گردند.

۲. زندیا و مدرس «جمعیت ناسیونالیستهای انقلابی» را تشکیل داده و مجله ناسیونالیستها را منتشر کردند.

چند نفر دیگر هم از قبیل امیر عظیمیا و موسی امامی (برادر امامی قاتل هژیر) و فروهر (پسر سرهنگ فروهر) در خیابان فردوسی اواسط کوچه نکيسا محلی را اجاره کرده و حزب «نبرد ملت» را بر [بنیاد؟] مکتب پان ایرانیسم ایجاد نمودند. روزنامه آپادانا را به مدیریت امیر عظیمیا منتشر کردند و هدف عمده آنها مبارزه با حزب توده بوده ولی با وجود این، چند نفر از اعضاء اصلی جمعیت پان ایرانیسم همچنان در سازمان سابق خود باقی مانده و این جمعیت را حفظ کردند. از این عده می توان اشخاص زیر را نام برد:

محسن پزشکیور، محمدرضا عاملی تهرانی، علینقی عالیخانی، پسیان، دکتر کیانوری، دکتر فریور، مهندس آق بیاتی، حسن کامبخش.

بالاخره، در چند ماه قبل، سران دسته های فوق تصمیم می گیرند اختلافات را کنار گذاشته و برای پشتیبانی دولت دکتر مصدق و به طور کلی مبارزه با توده ایها حزب جدیدی تأسیس کنند و پس از مذاکرات زیاد سرانجام در ۵ ماه قبل با یکدیگر ائتلاف کرده و حزب «ندای ملت ایران» بر بنیاد پان ایرانیسم را ایجاد می کنند و برای آن محلی را در جنب میدان بهارستان اول کوچه نظامیه اجاره می کنند. در اینجا بود که فعالیت شدیدی را آغاز کرده و در ۱۴ آذر با همکاری حزب زحمتکشان نزاع سختی با توده ایها نموده و شکست سختی به حزب مزبور می دهند.

قبل از انتخابات نیز اعلامیه ای منتشر کرده و به فرمان پان ایرانیسم شرکت در انتخابات را برای اعضای خود ممنوع کرده و کاندیدی را معرفی نمی نمایند ولی به طور غیرمستقیم به آقای مکی رأی می دهند.

این ائتلاف مدت زیادی به طول نمی انجامد و چند روز قبل از این، یعنی پس از انتخابات دوره ۱۷، باز مجدداً اختلافاتی بین آنها ایجاد می شود و دسته پزشکیور به عظیمیا و فروهر می گویند شما از نام پان ایرانیسم سوء استفاده کرده و در انتخابات پولهایی گرفته اید و از این به بعد از شما جدا خواهیم شد. در نتیجه، باز هم از یکدیگر جدا شده دسته فروهر و عظیمیا در همان محل حزب ندای ملت ایران مانده و دسته پزشکیور محل سابق خود (جنب انجمن روزنامه نگاران رفته و حزب پان ایرانیسم بر مکتب پان ایرانیسم) را تأسیس می کنند و در اولین مجمع عمومی حزب اشخاص زیر به سمت کمیته موقت حزب انتخاب می شوند:

۱. مهندس بیاتی، لیسانس دانشکده فنی و کارمند اداره برق

۲. دکتر فریور دانشجوی سال ۶ دانشکده پزشکی

۳. دکتر محمدرضا عاملی دانشجوی سال ۶ دانشکده پزشکی

اکنون این چهار نفر همه کاره حزب می‌باشند و فعلاً این حزب مشغول تدوین اساسنامه خود می‌باشد. درآمد این عده منحصر به حق عضویت افراد و کمکهای مالی کلیه اعضای آن و تک فروشی روزنامه آنها می‌باشد. این عده، یعنی پان ایرانیستهای حقیقی، پس از ایجاد حزب، روزنامه ندای پان ایرانیسم را به مدیریت حسن کامبخش کارمند دبیرخانه دانشگاه تحت نظر هیئت تحریریه منتشر ساختند. این عده تاکنون دو کتاب رسمی از طرف خود منتشر کرده‌اند؛ یکی بنیاد مکتب پان ایرانیسم و دیگری کتاب ما چه می‌خواهیم که اولی قدری پیچیده‌تر می‌باشد و به پیوست است و در کتاب درس مطالب واضح‌تر بیان شده است. این عده تا کسی را به خوبی نشاناسند به داخل خود راه نمی‌دهند. عده فعلی آنها در حدود ۴۰۰ نفر می‌باشد و در هر یک از دبیرستانهای پایتخت لااقل ده نفر پان ایرانیست وجود دارد.

در دزفول، گرگان، اهواز، مشهد شعباتی دارند که مرام آنها را ترویج می‌کند. کارگردانان دسته دوم یعنی «حزب ندای ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم» عبارت‌اند از:

۱. فروهر جوان ۲۵ ساله پسر سرهنگ فروهر افسر بازنشسته ارتش که همیشه اسلحه پارابلوم متعلق به پدرش را در کمر دارد
۲. امیر عظیمیا

۳. جهانگیر عظیمیا افسر احتیاط

۴. طباطبائی

۵. موسی امامی برادر حسین امامی قاتل هژیر

عده بالا فعلاً امور حزب را اداره می‌کنند و در انتخابات هم پولهایی گرفته‌اند.

عده فعلی این حزب در حدود ۲۰۰ نفر می‌باشد و دارای تشکیلات صحیحی هم نیستند؛ فقط دور هم جمع می‌شوند و حزب آنها خیلی بچگانه است. این عده روزنامه ابرمرد را ناشر افکار خود نموده‌اند و خرج تشکیلات آنها را هم فروهر و عظیمیا می‌دهند حق عضویتها هم قدری در گردش کار مؤثر است.

دسته دیگری از پان ایرانیستها هم چندی قبل از این دسته منشعب شده و تصمیم می‌گیرند روزنامه‌ای منتشر نموده و در سازمان دیگری پان ایرانیسم را توسعه می‌دهند. رئیس این دسته مهرداد می‌باشد که با کمک چند نفر از رفقاییش روزنامه پرچمدار را انتشار می‌دهد و در عرض چند روز تمام دیوارهای شهر را برای معرفی روزنامه خود سیاه می‌کنند.

از روز ۱۴ آذر زده خورد بین پان ایرانیستها و توده‌ایها و غارت روزنامه جانسپاران اختلاف فوق‌العاده شدیدی بین این دسته و دسته گروه «جانسپاران میهن» به وجود آمده بود که حتی واژه مهرداد مدیر روزنامه پرچمدار نیز می‌توان به این مطالب مربوط دانست.

یک برگه کارت عضویت و دو برگه از شعارهای جمعیت پان ایرانیسم به پیوست است. در نتیجه انشعابات مکرر و پراکندگیهای زیادی که در بین جمعیت پان ایرانیسم به وجود آمد روز به روز اختلافات بین آنان شدت پیدا کرد و همواره مشاجراتی بین آنان به وقوع می‌پیوندد که اینک چندی قبل مهرداد به پزشکپور می‌گوید که از اسم پان ایرانیست سوء استفاده می‌کند و باید از این عنوان دست بردارد و شایع است که در آن جلسه مهرداد، پزشکپور را با طپانچه تهدید و از او سند می‌گیرد که پزشکپور به پان ایرانیست خیانت کرده است (معلوم نیست این خبر تا چه حد موثق باشد) با توجه به مطالب بالا و انشعابات مختلف دسته‌های پان ایرانیسم در حال حاضر تفرقه آنها به صورتی در آمده که به شرح زیر به شش دسته تقسیم شده‌اند:

دسته ۱. پزشکپور، توفیقی، صادق بهداد، (روزنامه ساسانی)

دسته ۲. عظیمی و رفقاییش (روزنامه آپادانا)

دسته ۳. مهرداد، تیمسار، لشکری (روزنامه پرچمدار)

دسته ۴. طباطبائی و رفقاییش (روزنامه ندای پان ایرانیسم)

دسته ۵. شیروانی

دسته ۶. ناسیونالیستهای انقلابی (مجله ناسیونالیست)

با این ترتیب می‌توان سازمان پان ایرانیستها را در حال انحلال دانست.

د: پان ایرانیسم در اروپا

در حدود ۶۰ الی ۷۰ نفر از ایرانیان در اروپا پیرو و مجری افکار پان ایرانیسم هستند که همه از محصلین می‌باشند و در آنجا اقداماتی می‌کنند که برای شناسائی این جمعیت مفید باشد؛ مثلاً در میهمانیهای رسمی به عنوانین حضور پیدا کرده و کارت اسم خود را با قید عضویت این حزب می‌گذارند. در سال جاری مسیحی از طرف آنها به تمام رجال و شخصیت‌های مهم فرانسه تبریک گفته شده بود که غالباً جواب داده بودند از جمله ونسان اوربول.

کسانی که در اروپا برای این جمعیت فعالیت می‌کنند عبارت‌اند از داریوش فروهر، فریار (پسر دکتر فریار رئیس اداره اطلاعات سازمان ملل متفق در ایران)، علی کرباسچیان، محسن پزشکپور، حسن حق نویس (پسر سناتور)، نصرالله ملک‌زاده (پسر سناتور).

هرچند ادعای رکن ۲ ستاد ارتش درباره عملکرد فراماسونها در شکل‌گیری اندیشه پان‌ایرانیسم و تشکیل جمعیتها و گروههای پان‌ایرانیست در دهه ۱۳۲۰ بسیار مهم و جالب توجه می‌نماید و شواهد و قراین دیگری نظیر طرح ارتباط پنهانی و ترکیب افرادی مانند محسن پزشکیور با همین رکن ۲ ستاد ارتش و بالاخص مأموران اطلاعاتی و جاسوسی بریتانیا در ایران طی سالهای پایانی دهه ۱۳۲۰، هم به این مدعا قوت بیشتری می‌بخشد، با این حال، آشکار نیست که اکثر قریب به اتفاق کسانی که در آن مقطع به گروههای پان‌ایرانیست پیوستند و نهایتاً عضو حزب پان‌ایرانیست تحت رهبری محسن پزشکیور شدند، تا چه حد در جریان این مدعای طرح شده از سوی رکن ۲ ستاد ارتش قرار داشتند. تصور می‌شود هرگاه این عقیده رکن ۲ هم مقرون به واقعیت باشد، با این حال، احتمالاً اکثری از همان پیشگامان و بنیادگذاران جمعیت پان‌ایرانیست هیچگاه اطلاعی از پشت پرده قضایا پیدا نکردند.

دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت

هیچ منبعی وجود ندارد که از فعالیت مسالمت‌آمیز و قانونی سیاسی - حزبی پان‌ایرانیستها در چارچوب نظام مشروطه و دموکراتیک حکومت در تمام سالهای دهه ۱۳۲۰ حکایت کند. و اساساً دیدگاههای ناسیونالیستی تند و افراطی آنها، که با ایده‌هایی نظیر نازیسم و فاشیسم گره خورده بود، امکان مطلوبی برای پرداختن آنان به فعالیتهای سیاسی حزبی در راستای قانون اساسی مشروطیت فراهم نمی‌آورد. علاوه بر این، رهبران و کارگردانان آن در مقاطع مختلف که افراد ناهمگون و در عین حال مشکوک و غیرقابل اعتماد می‌بودند و این از نگاه اعضای صدیق‌تر آن تشکّل هم پنهان نمانده بود، به دلایلی اعتنا، اعتقاد، صلاحیت و حتی دانش لازم را جهت ساماندهی حزب و گروهی در چارچوب نظام مشروطه حکومت نداشتند. این عوامل باعث شده بود که اعضاء آن نیز، که عمدتاً نوجوانان و جوانان کم‌سن و فاقد تجربه و کارآزمودگی سیاسی - حزبی بودند در تبعیت از صحنه‌گردانان خود چندان امکانی برای حضور سودمند در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور پیدا نکنند. بیگانه‌ستیزی نه‌چندان معقول و با درایت آنان که معمولاً هم در اشکال خشونت‌آمیز و غیرعقلایی خود را نشان می‌داد بر حداقلی از منطق استوار نبود تا نظر مساعد اقشار وسیعی از مردم را به سوی خود جلب کنند. به همین دلیل، پان‌ایرانیستها



یکی از تجمعه‌های حزب در فضای باز [۷۱۹-۴ع]

در تمام سالهای دهه ۱۳۲۰ و پس از آن هیچگاه مورد عنایت و توجه جامعه قرار نگرفتند و پایگاه مردمی آنان همواره در حد صفر بود. حتی، به اصطلاح، بیطرفها هم پان‌ایرانیستها و گروههای همسو با آنان را عده‌ای «جم‌اقدار و چاقوکش» ارزیابی می‌کردند که مهم‌ترین فعالیت آن در برخوردهای قهرآمیز و فیزیکی با اعضای حزب توده و هواداران آن خلاصه می‌شود. با این حال، همین شور احساس بیگانه‌ستیزی و وطن‌پرستی، که خود موجب می‌شد در مقاطعی مورد بهره‌برداری برخی از قدرتهای سلطه‌جوی رقیب و نیز محافلی در دربار و حکومت قرار گیرد، باعث می‌شد اعضا و هواداران این تشکل در رخدادهای تلخی مانند بحران آذربایجان و غائله پیشه‌وری پسر و صدا ظاهر شوند. با آغاز تدریجی نهضت ملی شدن صنعت نفت در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ به اسامی افرادی از اعضای شناخته شده‌تر پان‌ایرانیستها بر می‌خوریم که در برخی محافل سیاسی و نیز دانشگاه در صف موافقان نهضت قرار گرفته‌اند. اما چنانکه قبلاً ذکر شد، این گونه تحرکات پان‌ایرانیستها یکپارچه و همگون نبود. علاوه بر این، عملکرد و موضعگیری برخی از اعضای کادر رهبری این تشکل نظیر محسن پزشکپور حتی برای اعضای آن هم مورد تردید قرار گرفته بود. حکومت و

دربار و نیز کشورهای سلطه‌جوی فعال در صحنه سیاسی ایران هریک به نوعی تلاش می‌کردند فعالیت و اقدامات عمدتاً تندروانه و خشونت‌آمیز گروه‌هایی نظیر پان‌ایرانیست‌ها را در راستای خواسته‌های خود جهت‌دهی کنند. با این حال، تحولات دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت فرصت مغتنمی فراهم آورد تا پان‌ایرانیست‌ها در مبارزه با شرکت نفت انگلیس و ایران و نیز حزب توده اشتها پیدا کنند.^{۴۳} حضور پان‌ایرانیست در تحولات آن روزها البته فعالیت سیاسی، حزبی و اجتماعی مسالمت‌آمیز نبود، بلکه ماهیتی خشونت‌آمیز داشت. اعضای این گروه عمدتاً برای درگیری‌های فیزیکی و قهرآمیز گاه خونین با مخالفان تربیت و توجیه می‌شدند و به همین دلیل بیشترین توجهات بر یارگیری از میان جوانان درشت اندام و بزنبهادر متمرکز بود. پان‌ایرانیست‌ها عمدتاً در گروه‌هایی با عناوینی مانند «ضربت» متشکل می‌شدند تا با حزب توده و هواداران‌شان در خیابان‌ها درگیری فیزیکی پیدا کنند، و با سلاح‌هایی مانند چاقو، پنجه بوکس، زنجیر، چوب و چماق و غیره مخالفان را مورد تهاجم قرار دهند و مراکز و ستادهای آنان را بهم بریزند و احیاناً آتش بزنند. تا جایی که به جناح‌های نزدیک به محسن پزشکیور مربوط می‌شد اعضای آن حتی متهم بودند که در این گونه تهاجمات از دربار و رکن ۲ ستاد ارتش دستور می‌گیرند. البته مخالفان هم معمولاً در مقابله با پان‌ایرانیست‌ها کمابیش به همین شیوه‌ها متوسل می‌شدند. پان‌ایرانیست‌ها در آن برهه تقریباً هیچ ارتباطی با محافل و گروه‌های سیاسی اسلامگرا نداشتند و هرچه زمان بیشتری سپری می‌شد از طریق افرادی مانند داریوش فروهر با احزاب و گروه‌های همسوتر با دکتر محمد مصدق که در سال ۱۳۲۸ جبهه ملی را تشکیل دادند، هماهنگ‌تر می‌شدند؛ اما حتی در آن زمان هم آشکار شده بود که جناح نزدیک به محسن پزشکیور، ضمن حمایت از دکتر مصدق و موضوع ملی شدن صنعت نفت، تمایل محسوسی هم به تبعیت از خواسته‌ها و علایق دربار و طرفداران آن در حکومت و احیاناً ارتش نشان می‌دهند.^{۴۴} به هر حال، نام پان‌ایرانیست‌ها بیش از هر چیز یادآور شیوه قهرآمیز با اعضا و هواداران حزب

۴۳. رحیم زهتاب‌فرد، *خاطرات در خاطرات*. تهران، ویستار، ۱۳۷۳. صص ۱۶۷-۱۶۸؛ حزب ایران (مجموعه‌ای از اسناد و بیانیه‌ها). تهران، شیرازه، ۱۳۷۹. صص ۲۳۴-۲۳۸؛ *اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران*. تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰. ج ۱، صص ۱۰-۱۱.

۴۴. خانلیا تهرانی، *نگاهی از درون به جنبش چپ در ایران*. تهران، انتشار، ۱۳۸۰. ص ۵۵؛ محمدعلی عمویی، *دردزمانه: خاطرات محمدعلی عمویی*. تهران، آژان، ۱۳۷۹. صص ۵۷-۵۸.

توده در خیابانهای تهران و برخی دیگر از شهرهای کشور بود که در دسته‌های ضربت چندین نفری سازماندهی شده مخالفان را آماج حملات خود می‌ساختند. در این میان، قابل‌تحصین‌ترین اعضا کسانی بودند که با قدرت و جسارت بیشتر و کارآمدتری حریفان، به اصطلاح، سیاسی خود را کتک می‌زدند، احياناً مجروح و معدوم می‌کردند و میتینگها و بساطهای حزبی آنان را به هم می‌زدند.

فضای نه چندان قابل کنترل حاکم بر کشور و نهضت گسترده‌ای که به منظور ملی ساختن صنعت نفت در سراسر کشور به راه افتاده بود موجب شد پان‌ایرانیستها، نظیر برخی از تشکلهای فعال در عرصه کشور، با بهره‌گیری از نام برخی از شخصیت‌های مورد احترام مردم نظیر دکتر محمد مصدق و شعارهایی در حمایت از ملی شدن نفت و مانند آن در بحرانی‌تر شدن فضای سیاسی-اجتماعی و محدودتر ساختن کشور از فضایی که حقوق ملت ایران را در چارچوب قانون اساسی مشروطیت و متمم آن محقق سازد، عملکرد مهمی داشته باشند. رعب‌افکنیها، قمه‌کشیها و مبارزه‌طلبیهای گاه بسیار خشونت‌آمیز و خونین پان‌ایرانیستها در تهران و دیگر شهرهای کشور حتی می‌توانست موفقیت نهضت ملی کردن نفت را به تأخیر اندازد. برخوردهای فیزیکی پایان‌ناپذیر پان‌ایرانیستها با اعضا و هواداران حزب توده در اوضاع و احوالی که سمت و سوی کلی و اصلی نهضت از آن زمان متوجه مبارزه با استعمار بریتانیا و دنباله‌های داخلی آن در ایران بود، تحرکاتی حاشیه‌ای و در عین حال تردیدآمیز به نظر می‌رسید؛ به‌ویژه عملکرد جناح نزدیک به پزشکپور در مبارزه با شرکت نفت انگلیس و ایران و حامیان سیاست بریتانیا در ایران که دربار و بخشهایی از حاکمیت و، مهم‌تر از همه، رزم‌آرا در رأس آنها قرار داشتند، چندان قابل ردیابی و دفاع نیست.^{۴۵} چنین به نظر می‌رسد که اصرار و علاقه افرادی نظیر داریوش فروهر و بخشهای میانی‌تر مکتب پان‌ایرانیسم، که در فعالیتهای خود در چارچوب این تشکل مشی صادقانه‌تری را دنبال می‌کردند، مجموعه پان‌ایرانیستها را در زمره مدافعان نهضت ملی شدن صنعت نفت وارد ساخت. علاوه بر این، حمایت آنان از این نهضت همواره

۴۵. طاهره سجادی (غیوران)، خورشیدواره. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳. صص ۵۰-۵۱؛ مجتبی‌زاده محمدی. لومین‌ها در سیاست عصر پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۴۲). تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵. ص ۱۱۱؛ سعید رهبر، نگاهی به نهضت ملی ایران در نقد خاطرات شعیبان جعفری. تهران، هیرمند، ۱۳۸۳. صص ۱۱۴-۱۱۹؛ احمد احمد. خاطرات احمد احمد. به کوشش محسن کاظمی. تهران، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، ۱۳۸۴. صص ۲۵-۲۷.



تحت الشعاع برخورد‌های تنش‌آفرینشان با حزب توده و هواداران آن قرار داشت.^{۴۶} جالب‌تر این است که پان‌ایرانیست‌های پزشکپوری بعدها مدعی شدند که رضاشاه مبدع ملی کردن صنعت نفت در ایران بود؛ به‌زعم آنان که نقش پر رنگی برای خود در نهضت ملی شدن صنعت نفت قائل هستند، آن فضای ناسیونالیستی دهه ۱۳۲۰ش که موجبات ملی شدن صنعت نفت ایران را فراهم آورد از ناسیونالیسم عصر رضاشاه ریشه داشت. تحلیلی که پان‌ایرانیست‌های مذکور از موضوع ملی شدن صنعت نفت و رخداد‌های دوره نخست وزیری دکتر محمد مصدق ارائه می‌دهند شباهت و قرابت تامی با نگرش خاص سلطنت‌طلبان حامی رژیم پهلوی دارد.^{۴۷}

پس از تشکیل جبهه ملی در آبان ۱۳۲۸، پان‌ایرانیست‌ها هم از آن حمایت کرده به آن پیوستند. با این حال، در میان بیست نفری که در آستانه تأسیس این جبهه در دربار متحصن شدند، نامی از اعضای تشکل پان‌ایرانیست‌ها نیست. در واقع هم، گردانندگان و کادر رهبری این تشکل در آن زمان در میان رجال و شخصیت‌ها و فعالان سیاسی طراز اول کشور محلی از اعراب نداشتند و پیوستن آنان به جبهه ملی هم عمدتاً از علایق داریوش فروهر نشأت می‌گرفت که ارتباط فکری و سیاسی بیشتری با رهبری جبهه مانند دکتر محمد مصدق داشت. ضمن اینکه هرگاه گفته‌ی اعضای قدیمی مکتب پان‌ایرانیست، مبنی بر ارتباط پنهانی پزشکپور با دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس در تهران، واقعیت داشته باشد^{۴۸} حضور پزشکپور و جناح نزدیک به او در جبهه ملی نمی‌توانست بدون اطلاع و احیاناً نظر مساعد محافل انگلیسی و نیز دربار صورت گرفته باشد.^{۴۹} به هر حال، تندرویه‌ها، ناهمگونی کارگردانان و دستگاه رهبری مکتب پان‌ایرانیسم و ارتباطات پیدا و پنهانی که برخی رهبران و اعضای برجسته آن با احزاب، تشکله‌ها و کانونهای قدرت و نفوذ در حاکمیت و نیز محافل نزدیک به سیاست‌های خارجی داشتند، جایگاه پان‌ایرانیست‌ها در



۴۶. روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۲۷.

۴۷. سایت اینترنتی حزب پان‌ایرانیست.

۴۸. قبل‌در این باره سخن به میان آمده است.

۴۹. جواد منصوری. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۹۳-۹۴؛ عزت‌الله نودری. تاریخ احزاب سیاسی در ایران. شیراز، نوید شیراز، ۱۳۸۰، صص ۶۲-۶۳؛ ب. کیا. ارتش تاریکی. تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶، صص ۵۲-۵۴؛ سایت اینترنتی: encyclopedia.islamic.com.



ایرج کریم‌پور مسئول حوزه پان‌ایرانستهای گیلان [۱/۷۲۰-۴۴ع]

موضوع نهضت ملی شدن صنعت نفت را بسیار بحث‌انگیز و مشکوک ساخته است. علاوه بر این، حضور قاطع و تأثیرگذارتر افرادی مانند داریوش فروهر در جبهه ملی و در خیل طرفداران دکتر مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت و اینکه تا مدت‌ها پس از آن، حزب و تشکل تحت مدیریت او با همان عنوان پان‌ایرانسم شناخته می‌شد، باعث شده است تا تشخیص و سنجش دقیق‌تر عملکرد جناح نزدیک به محسن پزشکیور و همفکران او در مکتب و سپس حزب پان‌ایرانست در آن مقطع بسیار حساس از تاریخ ایران چندان آسان نباشد.^{۵۰}

دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق

دکتر محمد مصدق متعاقب تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در مجلس

۵۰. مسعود حجازی، *رویدادها و داورها (خاطرات مسعود حجازی)*، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۵، صص ۱۷-۱۸؛ عبدالرحیم ذاکر حسینی، *مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، صص ۲۳۹-۲۴۰؛ *اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران*، همان، ج ۱، ص ۲۵؛ سایت اینترنتی حزب پان‌ایرانست.



شورای ملی دوره شانزدهم و نیز مجلس سنا، از اردیبهشت ۱۳۳۰ در مقام نخست‌وزیری قرار گرفت و، به استثنای روزهای ۲۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که قوام‌السلطنه (احمد قوام) در صدد برآمد زمام امور را برعهده بگیرد، تا روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در آن مقام باقی بود. در این فاصله زمانی پان‌ایرانیستها تحولاتی را از سرگذراندند و انشعاباتی در تشکلهای آنها به‌وجود آمد. طی همان چند ماه نخست زمامداری دکتر مصدق که با آشکارتر شدن و از پرده برون افتادن موضوع ارتباط و احیاناً جاسوسی پزشکپور برای دستگاه اطلاعاتی و سیاسی انگلستان در تهران مقارن بود و نیز معلوم شد که او با برخی از محافل نزدیک به دربار و مخالفان دولت دکتر مصدق در آمد و شدی پنهانی است، انشعاباتی در مکتب پان‌ایرانیسم رخ داده و حداقل سه تشکل جدید (حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم، حزب نبرد ایران، سازمان پان‌ایرانیسم) از آن به وجود آمد که مدت کوتاهی بعد، دو تشکل نخست که به ترتیب محسن پزشکپور و داریوش فروهر آن را اداره می‌کردند در یکدیگر ادغام شدند که عنوان «حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم» برای آن حفظ شد. با این حال، چنانکه آگاهان و ناظران در آن روزگار هم به درستی پیش‌بینی می‌کردند، این ائتلاف و ادغام دو تشکل تحت هدایت داریوش فروهر و محسن پزشکپور نمی‌توانست مدت زمانی طولانی دوام بیاورد. از مدتها قبل آشکار شده بود که داریوش فروهر با احزاب و تشکلهای سیاسی نزدیک و وفادارتر به دکتر محمد مصدق که در ساماندهی و هدایت جبهه ملی هم عملکرد مهم‌تری داشتند، ارتباط نزدیک‌تری پیدا کرده و، به تبع آن، هرچه زمان بیشتری سپری می‌شد تضاد میان او با پزشکپور بیشتر خود را نمایان می‌ساخت. پیش از آن هم فقط با اغماض داریوش فروهر از موضوع ارتباط و جاسوسی احتمالی محسن پزشکپور برای سفارت و دستگاه اطلاعاتی بریتانیا در تهران و نیز ستاد ارتش و دربار میان دو تشکل مذکور اتحادی شکننده پدید آمده بود و هیچ قرینه‌ای وجود نداشت که نشان دهد محسن پزشکپور به آن نهج سابق پایان خواهد داد. طی یکی دو ماهی که از ائتلاف این دو سپری می‌شد دلایل و براهین روشن‌تری به دست آمد که از تداوم ارتباط پزشکپور با محافلی در دربار و مخالفان دولت دکتر محمد مصدق حکایت می‌کرد. چنین به نظر می‌رسید که دربار، محافلی از رکن ۲ ستاد ارتش، برخی از طرفداران دربار و احیاناً عوامل انگلیسی قصد دارند با هدایت و تقویت مالی - لجستیکی «حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم» و یکی دو تشکل دیگر نظیر «حزب سومکا» و «حزب آریا» و

نیز تشکل تازه تأسیس دیگر «جانسپاران میهن» که این تشکل اخیر مستقیماً به توسط ارتش و دربار ساخته و پرداخته شده بود، موقعیت دربار را در برابر نخست وزیر وقت دکتر محمد مصدق و رهبران نهضت ملی شدن صنعت نفت ارتقاء بخشیده و با تضعیف موقعیت دولت و حامیان او مانع از تحقق یافتن اهداف ملی کردن صنعت نفت شوند. تندرویه‌ها و سبکسریهای پان‌ایرانیستها در تهاجم به اعضا و طرفداران و نیز مراکز حزب توده که اغتشاشات و بی‌نظمیهای روز افزونی را فراهم می‌کرد، بازهم دولت وقت را با مشکلاتی مضاعف‌تر مواجه می‌ساخت. به تدریج شواهد دیگری به دست می‌آمد که نشان می‌داد محسن پزشکپور در اختلاف و شکاف روزافزون میان دکتر محمد مصدق و شاه و دربار از دربار جانبداری خواهد کرد. با این حال، تا ماهها پس از جدایی فروهر از پزشکپور، او خود را از طرفداران نخست‌وزیر (مصدق) می‌دانست.^{۵۱} بدین ترتیب، هنوز چند روزی بیش از اواسط آذرماه ۱۳۳۰ نمی‌گذشت که شنیده شد محسن پزشکپور و داریوش فروهر اختلافات حل ناشدنی‌ای پیدا کرده و عنقریب «حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم» انشعاب جدیدی را تجربه خواهد کرد. آگاهان به دلایل اختلاف و، به تبع آن، انشعاب پزشکپور و فروهر چنین اشاره کرده‌اند:

حزب ملت ایران بر مبنای پان‌ایرانیسم / مقصود تشکل تحت مدیریت فروهر پس از انشعاب است / حزبی بود با اعتقادات افراطی ناسیونالیستی با تمایلات شبه فاشیستی که در حوزه‌های آن آثار هیتلر و حزب نازی آلمان مورد بحث و تعلیم قرار می‌گرفت. این حزب از حزب پان‌ایرانیسم / مقصود تشکل تحت رهبری مشترک فروهر و پزشکپور است / انشعاب کرده بود. به روایت خودشان حزب پان‌ایرانیسم پزشکپور از آن انشعاب کرده است.^{۵۲} داریوش فروهر فعالیت خود را از مکتب پان‌ایرانیسم، که بعدها به نام حزب پان‌ایرانیسم شکل گرفت، شروع کرد و پس از بروز اختلاف بر سر دربار و مصدق، فروهر جانب مصدق را گرفت؛ ولی پزشکپور گرایشهای شاهدوستی خود را حفظ کرد. برخوردهای خیابانی توده‌ایها و جبهه ملی‌ها اغلب بین پان‌ایرانیستها

۵۱. غلامرضا نجاتی. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران. تهران، رسا، ۱۳۷۱. ج ۱، صص ۱۵۳-۱۵۴؛ حسین الهی، همان، صص ۱۹۲-۱۹۴؛ محمدعلی همایون کاتوزیان. مصدق و نبرد قدرت. ترجمه احمد تدین. تهران، رسا، ۱۳۷۱. صص ۱۷۴-۱۷۶؛ غلامرضا نجاتی، مصدق: سالهای مبارزه و مقاومت، همان، ج ۱، صص ۱۵۱-۱۵۲.
۵۲. در واقع پزشکپور جهت اجتناب از رسوایی بیشتر پیشدستی کرده با اعلام تشکیل حزب پان‌ایرانیسم از حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم انشعاب کرد.

و افراد سازمان جوانان که زیر سرپوش کانون جوانان دموکرات پنهان شده بودند روی می داد. پیرامون پان ایرانیسم عده ای اوباش حرفه ای جمع شده و برخوردها را به راحتی به کشتار می کشاندند.^{۵۳}

در سایت اینترنتی ویکی پدیا هم درباره تاریخ دقیق انشعاب حزب ملت ایران بر بنیاد مکتب پان ایرانیسم به دو شکل جدید و دلیل آن چنین آمده است:

فعالیت یکپارچه اعضای حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم / که داریوش فروهر، محسن پزشکیور، حسنعلی صارم کلای، جواد تقی زاده و محمدرضا عاملی تهرانی کمیته موقت رهبری آن را تشکیل می دادند / بیش از چند ماهی طول نکشید. در ۱۷ دی ماه ۱۳۳۰ عده ای به رهبری محسن پزشکیور و دکتر محمدرضا عاملی تهرانی از حزب ملت ایران / بر بنیاد پان ایرانیسم / جدا گردیده و حزب پان ایرانیسم را تشکیل دادند و راه خود را از راه حزب ملت ایران، که حمایت از دکتر مصدق و پی گرفتن اهداف نهضت ملی ایران بود، جدا کردند.^{۵۴}

داریوش همایون، جوان جاه طلب و فرصت جویی که در آن زمان علی الظاهر هنوز خود را عضوی از پان ایرانیست ها می دانست و احیاناً در آستانه پیوستن به حزب در حال تأسیس سومکا بود، در خاطرات روز سه شنبه ۲۴ دی ۱۳۳۰ خود در مورد انشعاب پان ایرانیست های پزشکیوری از طرفداران داریوش فروهر و دلایل آن چنین نوشته است:

سرانجام شد آنچه نباید بشود. من چهار روز بستری شدم و هنگامی که از جای برخاستم، خود را با یک انشعاب، با یک تجزیه دیگر حزب، روبه رو دیدم. پان ایرانیسم مانند ظرف بلورینی که بر زمین بخورد تکه تکه شده است. هم اکنون چهار تکه کوچک و بزرگ همه یک شکل و یک جور وجود دارد. وای که اگر مخالفین ما این چیزها را بدانند. درد فقط جاه طلبی است. هر که می خواهد دارای مقام و موقعیتی شود و در این راه حاضر است پیروزی و حتی موجودیت اندیشه خود را هم فدا کند. هیچ کس حاضر نیست تحمل کند و دشواریها را با حوصله و تدبیر حل نماید. آنقدر به انشعاب و تجزیه و فراکسیونیسیم خو کرده اند که دیگر اولین و آخرین حربه آنها شده است.

من باز باید بگویم، باز باید روز و شب در این فکر باشم که چگونه ممکن است این جریانات مختلف را یکی کرد. مخصوصاً دو جریان اصلی پان ایرانیست را که چنین در برابر هم صف آراسته اند. خوشبختانه دیگر راهکار را آموخته ام و امکان برد بیشتر

۵۳. بیژن جزنی. تاریخ سی ساله ایران. بی جا، بی نا، بی تا. ج ۱، صص ۸۷-۸۸.

۵۴. سایت اینترنتی wikipedia.

با من است. در همین چند روز، گامهای چندی در راه حصول مقصود برداشته‌ام و امیدوارم تا یکی دو ماه دیگر بر این جریانات ناپسند غلبه کنیم و دوگانگی و تجزیه را از میان پان ایرانیستها برانیم. اگر ممکن بود این حرفها در میان نباشد تا حال چه پیشرفت‌ها که نصیب ما شده بود. محیط به اندازه‌ای برای توسعه افکار ما مساعد شده است که واقعاً ما داریم به خودمان خیانت می‌کنیم.^{۵۵}

بدین ترتیب، در اکثریت قریب به اتفاق منابع موجود گرایش و حمایت پیدا و پنهان جناح پزشکپور از دربار در برابر دکتر محمد مصدق از مهم‌ترین دلایل بروز اختلاف زود هنگام میان او با داریوش فروهر و انشعاب و حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم ذکر شده است. هرچند داریوش فروهر هم نظیر اکثر پان ایرانیستهای دهه ۱۳۲۰ مشی ملی‌گرایانه افراطی‌ای را دنبال می‌کرد و البته در برخوردهای قهرآمیز و گاه خونین با حزب توده عملکرد قابل توجهی داشت، با این حال، چنین به نظر می‌رسید که از هنگام نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق به تدریج در دیدگاههای شوونیستی‌اش تعدیل ایجاد شده مشی سیاسی خود را با افق فکری دکتر مصدق و جناح نزدیک‌تر به او در جبهه ملی نظیر «حزب ایران» سازگارتر کرده باشد. با این حال، پس از انشعاب تشکل تحت هدایت فروهر همان عنوان «حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم» را حفظ کرد و تا اوایل دهه ۱۳۴۰ش که عمدتاً برای پرهیز از همسو و همنام شدن با پان ایرانیستهای تحت سلطه پزشکپور «بر بنیاد پان ایرانیسم» را از پسوند «حزب ملت ایران» حذف کرده همان عنوان بر تشکل او باقی بود.^{۵۶} مارک. ج. گازیوروسکی در کتاب خود سیاست خارجی آمریکا و شاه تقریباً به صراحت از نقش و جایگاه مؤثرتر عملیات و پروژه بدامن در بروز انشعاب در اردوگاه پان ایرانیستهای تحت هدایت پزشکپور و فروهر سخن به میان آورده و بر این باور است که پزشکپور و جناح نزدیک به او تحت القانات و طرحهای بدامن از سوی دربار و محافل نزدیک به انگلیسیان و آمریکاییان جذب شدند و، خواسته یا ناخواسته، تندرویهای

۵۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش سند ۱۶۷ و ۱۶۸-۸۱۴۰؛ صفاءالدین تیرانیان، همان، صص ۱۴۷-۱۴۸.

۵۶. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، همان، ج ۲، [چاپ جدید]، صص ۷۹۲-۷۹۳؛ چپ در ایران به روایت اسناد ساواک. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰. ج ۸، ص ۳۰۲ و همان، ج ۶، صص ۲۸۲-۲۸۳؛ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک (فیضیه). تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸. ج ۲، ص ۱۵۳؛ کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، همان، صص ۲۳۶ و ۴۱۷؛ جبهه ملی به روایت اسناد ساواک. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹. ج ۱، ص ۱۷۰.

آنان در مقابله با حزب توده و بزرگنمایی خطر این حزب در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران به پیشبرد پروژه کودتا یاری رسانید. گفته شده است که بحث توده‌ایهای نفتی درباره عملکرد تشکلهایی مانند پان‌ایرانیست‌های تحت هدایت پزشکپور و همفکران او به منصفه ظهور رسید.^{۵۷} ناصر انقطاع از اعضای قدیمی مکتب و رئیس سازمان پان‌ایرانیست هم که از نزدیک شاهد رخدادهای درونی تشکلهای پان‌ایرانیستی بود، کمابیش همین نگرش گازیوروسکی درباره پزشکپور و جناح نزدیک به او را تأیید می‌کند و از نفوذ رکن ۲ ستاد ارتش و نیز دربار در میان آنان سخن به میان می‌آورد. در این باره خاطرات او که موضوع برگزاری جشن بمناسبت ۲۱ آذر را منشأ سر باز کردن اختلافات فروهر و پزشکپور و انشعاب آنان از یکدیگر می‌داند، خواندنی است:

دو - سه ماه پس از انشعاب نخست و سپس یکی شدن دو حزب نبرد ایران و ملت ایران، زیر نام «حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم»، این حزب تصمیم می‌گیرد که در روز ۲۱ آذر آن سال (۱۳۳۰)، به انگیزه سالگرد بازگشت استان آذرآبادگان به خاک میهن، جشن شایسته‌ای برپا کند، و این رویداد را بزرگ بدارد. گروه رهبری حزب بر آن می‌شود که برای انجام چنین گردهمایی و احیاناً تظاهرات خیابانی، به گردآوری پول از هموندان خود بپردازد، تا بتواند هزینه ی جشن یاد شده را تأمین کند.

در انجام این خواست، موضوع در نیروها (حوزه‌های حزبی) مطرح می‌شود و هر کس به فراخور توان خویش پولی می‌پردازد؛ و رویهمرفته، مبلغی پیرامون ۳۰۰ تومان گردآوری می‌شود که گرچه مبلغ فوق‌العاده‌ای نبود، اما در آن روزها می‌شد که با آن جشن نسبتاً آبرومندی را برپا کرد.

برنامه کار را از هر سو آماده کردند؛ ولی در شب جشن، ناگهان دیدند چندین کامیون پر از جمعیت، که همه شان ناشناس بودند، با فریادهای «زننده باد پان‌ایرانیست» و «زننده باد حزب ملت ایران»، جلوی در حزب نگهداشتند و شعاردهندگان از آنها پیاده شدند، و در میان شگفتی هموندان اصلی، پای بدرون باشگاه حزب گذاردند.

فروهر با شگفتی موضوع را از پزشکپور می‌پرسد فروهر می‌گوید: بسیج کردن این همه آدم با پرچمها و کرایه کامیونها، هزینه‌ای سنگین دارد.

پول آن را چه کسی می‌دهد؟

۵۷. مارک. ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، همان، صص ۱۴۰، ۱۶۹-۱۷۴، ۱۸۰-۱۸۲، ۲۱۰ و ۲۷۵.



داریوش فروهر یکی از رهبران حزب
[۸/۷۳۰-۴۴]

پزشکپور پاسخ می‌دهد: خرج اینها را
بازاریان می‌دهند!

داریوش فروهر بسیار خشمگین می‌شود
و می‌گوید: من زیر بار این جور کارها
نمی‌روم و باید حساب و کتابی در کار
باشد و هر تصمیمی با رایزنی و تائید
شورای رهبری انجام شود، و جریان
دیدار با پیراسته و میس لمبتون تکرار
نشود!

از همان شب میان فروهر و پزشکپور
تیرگی پدید آمد و به‌ویژه آنکه دو
- سه روز دیگر روشن می‌شود که
«موسی امامی» و شخص دیگری به نام
«میرمحمد صادقی» که با موسی امامی

به حزب پیوسته بودند یا مأمور رکن دوم ستاد ارتش هستند، یا با دستور این رکن،
دست به چنین کاری زده و پول کلانی هم گرفته‌اند (درست یا نادرست بودن این
شایعه برای نویسنده روشن نشد).

دوباره جنجال بر می‌خیزد و این بار حزب ملت ایران دو شاخه می‌شود. در حقیقت نه
داریوش فروهر می‌توانست با پزشکپور بسازد، و نه پزشکپور تحمل آدمی مثل فروهر
را داشت. و با همه‌ی کوششهایی که بسیاری از یاران آنها، از جمله میرمحمد صادقی،
کردند که تجزیه دوم روی ندهد، آنها از هم جدا شدند.

پزشکپور که آدم فرصت‌طلب و زمان‌شناسی بود، حس می‌کند که به زودی فروهر
با او درگیر می‌شود و چه بسا رویداد خانه لشکری و نوشتن اقرار نامه در اینجا نیز
به‌گونه‌ای دیگر تکرار شود؛ زیرا شنیده بود که داریوش فروهر چنین تصمیمی دارد.
این بود که روزی مکتبهای پیشین را، که شمارشان به سی‌تن می‌رسید، در خانه‌ای
گردآورد و ضمن سخنان گسترده‌ای گفت که ما بر آن شده‌ایم که از حزب ملت ایران
جدا شویم! آیا همگی حاضرید؟

کسانی که در آن جا حاضر بودند همگی گفتند: آری!

در نتیجه: عاملی تهرانی، فضل‌الله صدر، محسن پزشکپور، مهدی صدیقی، اسماعیل
فریور، و شماری دیگر از هواداران آنها، سازمان تازه‌ای را به نام «حزب پان‌ایرانیست»

بنیاد نهادند و روزنامه‌ای هم منتشر کردند به نام *ندای پان ایرانیست* و ستاد مرکزی خود را نیز در خیابان ژاله، نزدیک به میدان ژاله گشودند و از مکتبیها تنها «عباس خاقانی و بهرام نمازی و خسرو سیف و میر عبدالباقی و سبقتی و علی اصغر بهنام» در کنار فروهر باقی ماندند. ولی بعداً جوانان و نوجوانان دیگری مانند علی مسعودی، حسین مهری و شمس توفیقی، به او پیوستند (علی مسعودی هم اکنون در اورنج کانتی به سر می‌برد و حسین مهری نیز برنامه‌ساز رادیوی «صدای ایران» در لوس آنجلس است).

پس از مدتی، حزب پان ایرانیست از آنجا به خیابان شاپور، نزدیک به چهارراه آشیخ هادی، بازارچه کل عباسعلی رفت و اندکی بعد چون فروهر نیز روزنامه‌ای بنام *ندای پان ایرانیست* را منتشر کرد. آنها نام روزنامه‌شان را *خاک و خون* گذاشتند. و شگفتا که با این همه پیشینه مشکوک و رسوایی‌هایی که پزشکپور پدید آورده بود، باز هم او را به دبیر مسئولی حزب برگزیدند.^{۵۸}

بدین ترتیب، در واپسین ماههای سال ۱۳۳۰ پان ایرانیستها سه تشکل مستقل داشتند: حزب پان ایرانیست با رهبری محسن پزشکپور، حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم با هدایت داریوش فروهر، و سازمان پان ایرانیست که شورای رهبری پنج نفره‌ای داشت و دبیر مسئولی آن بر عهده علیمحمد لشکری بود.

بدین ترتیب، از هنگامی که نخستین تلاشهای گروهی از جوانان و نوجوانان عمدتاً شاغل به تحصیل در دبیرستانهای تهران برای فعالیتهای شبه سیاسی و حزبی در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۲ تکوین یافت، تا تأسیس نهایی حزب پان ایرانیست در حدود ماههای آذر-دی ۱۳۳۰ قریب به ده سال به طول انجامید. در این فاصله زمانی، پان ایرانیستها مسیر پرفراز و نشیبی را طی کرده حزب به حزب شدند و انشعابات متعددی را پشت سر نهادند. اینان که به ندرت فعالیتهای سیاسی - حزبی انسجام یافته و معقولی در کارنامه خود داشتند و اساس اقدامات و رویکرد آنان در زد و خوردهای قهرآمیز و فیزیکی با مخالفان (و عمدتاً حزب توده) خلاصه می‌شد، نه تنها در مؤسسه سیاسی، حزبی و فرهنگی کشور در چارچوب نظام مشروطه حکومت عملکرد شایسته‌ای نداشتند، بلکه سوءعملکرد آنان که عمدتاً از بی‌تجربگی، ناشیگری، شور و احساسات جوانی و نهایتاً فرصت‌طلبی و ارتباط



پیدا و پنهان برخی از رهبرانشان با محافل مخرب داخلی و خارجی نشأت می گرفت، باز هم بر اتهامات سیاسی و اجتماعی کشور افزود. حتی صدیق ترین اعضای تشکلهای پان ایرانیستی دهه ۱۳۲۰ جز بیگانه ستیزی مفرط و خصایل وطن پرستانه و ناسیونالیستی تند و غیرمنطقی که عمدتاً تظاهر بیرونی مخربی داشت کمکی به برون رفت کشور از بحرانش و ناملایمات سیاسی، اجتماعی و فکری نمی کرد. شاید نتوان کارنامه فعالیت و عملکرد آنان در طول دهه ۱۳۲۰ را مفید و مثبت ارزیابی کرد.

پان ایرانیستها ضمن اینکه از فضای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی حاکم بر کشور بسیار دور افتاده بودند و مشی و عملکرد آنان مورد اعتنا و اعتماد اکثریت قابل توجهی از مردم کشور قرار نگرفت، آشکار نبود مسلک سیاسی و فکری آنان بر چه پایه ای استوار خواهد بود. همه اینها باعث می شد حتی محافلی که در مقاطع مختلف آنان را در راستای مقاصد خود به کار می گرفتند، هیچگاه آنان را جدی تلقی نکنند. به ویژه جریانی که نهایتاً تحت حمایت و رهبری محسن پزشکیور حزب پان ایرانیست را در دی ماه ۱۳۳۰ بنیان نهادند، حتی از سوی بسیاری از پان ایرانیستهای آن روزگار به دلایلی مورد اتهام قرار گرفته و کارنامه فعالیت و عملکرد آنان در مقاطع مختلف دهه ۱۳۲۰ در راستای منافع ملی کشور مورد ارزیابی واقع نشده است. بدین ترتیب، حزب پان ایرانیست در موقعیتی فعالیت خود را در آغاز دهه ۱۳۳۰ رقم می زد که آگاهان افق روشنی پیش روی آن نمی دیدند و کسانی که با رهبری این تشکل آشنایی بیشتری داشتند، تردید بسیاری نشان می دادند که این تشکل جدید بتواند فعالیتهايش را در راستای دفاع از حقوق و منافع مردم کشور ساماندهی و مدیریت کند.^{۵۹}





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی